حذیفه گفت فرمود آنحضرت صلعم عرض کرده میشود فتنه ها بر دلها مثل بوریا یکی پس هر دل که مخلوط شد بمحبت فتنه یعنی
راسخ شد فتنه در وی خلانیده میشود در آن دل نکته سیاه و هر دل که منکر شد فتنه را خلانیده میشود در آن دل نکته سفید یا
آنکه میشود باعتبار آن نکته بر دو نوع یکی سفید مثل سنگ سفید که متاثر نمیگردد بچیزی یعنی درین دل فتنه تاثیر نمیکند ضرر و
زیان نمیکند این قسم دل را هیچ فتنه مادامیکه آسمان و زمین ست و دل دیگر سیاه ست که تاثیر کرد فتنه در وی خاکستر رنگ ست
همچو کوزه واژگون که بیرون افتاد هرچه در وست از آب همچنین این دل خالی گشته ست از نور ایمان و معرفت و سیاه شده
نمیشناسد معروف را و انکار نمیکند منکر را مگر آنچه نوشانیده شده ست از هوای نفس اخرجه مسلم یعنی این دلی ست که
او را امتیاز در نیک و بد و مشروع و ممنوع نمانده و موت قلب عبارت از همین جهالت ست ؎ حیوة القلب علم فاغتنمه
وموت القلب جهل فاجتنبه ؎ و گفت ابو هریره فرمود آنحضرت صلعم بشتابید بعملهای نیک فتنه ها را که مانند
پاره های شب تاریک اند صبح میکند مرد در آن مسلمان و شام میکند کافر و شام میکند و مومن ست و صبح میکند و کافر ست
میفروشد دین و ایمان خود را بمتاعی قلیل از دنیا اخرجه مسلم یعنی بجهت بلا و امتحان و افتتان اهل زمانه و ارباب
دول که می درآید بر ایشان برای قضاء حوائج و مضطر میگردد بمعونت ایشان در امور یکه نه از دین اسلام ست و
تواند که معنی چنین باشد که صبح میکند با ایمان بجهت تحریم خون و مال بر [illegible] بسبب تحلیل آن برین
تقدیر مراد بفتن کارزار و قتلها ست لیکن معنی اول مناسب تر ست بقول وی که بیع [illegible] ست و بهر حال
در حدیث دلالت ست بر وجود فتنه و وقوع مردم در آن و گفت اسامه بن زید برا[illegible]
حصون مدینه و فرمود آیا می بینید شما آنچه من می بینم گفتند نه فرمود من می بینم فتنه ها را که می [illegible] خانه شما
مانند افتادن باران اخرجه البخاری و مسلم و گفت ابو هریره که فرمود آنحضرت صلعم نزدیک بیکدیگر [illegible]
و گرفته میشود علم و پیدا میگردد فتنه ها و اندا خته میشود بخل و بسیار میشود هرج گفتند هرج چیست
فرمود قتل متفق علیه و تفسیر هرج بقتل بجهت آنست که هرج سبب قتل و مفضی بقتل ست ورنه هرج بمعنی فتنه و افتادن مردم
در یکدیگر ست مراد بتقارب زمان قرب زمان ساعت ست یا تقارب اهل زمان بعضی با بعضی در شر و فتنه یا خود تقارب
ازمنه در شرور تشابه اول بآخر یا کوتاهی عمرها در آخر زمان یا قصر مدت ایام و لیالی یا سرعت انقضاء ملک و دولت که
سبب تفرقه و پریشانی خلق ست و مسلم از ابی هریره از آنحضرت صلعم روایت کرده که سوگند بخدا که نمی رود دنیا تا آنکه
میگذرد مرد بر گور و می غلطد بر آن و میگوید کاش من می بودم بجای صاحب این گور و نیست بوی دین مگر بلا
و در حدیث متفق علیه بروایت حذیفه آمده که مردم می پرسیدند آنحضرت را از نیکی و من می پرسیدم از بدی باین
ترس که دریابد مرا و برسد بمن آفت آن پس گفتم ای رسول خدا صلعم بودیم ما در جاهلیت پس آورد ما را خدا تعالی
این نیکی یعنی اسلام آیا هست بعد این خیر شر فرمود آری گفتم هست بعد این شر خیر فرمود آری ولیکن درین خیر
که بعد از شر باید دخن ست گفتم چیست دخن فرمود رو ندارد بر غیر روش من و سیرت گیرند جز سیرت من میشناسی
از ایشان کار و بار دین را و نمی شناسی یعنی منکر و معروف هر دو دارند گفتم هست بعد این خیر شر فرمود آری خوانندگان

مردم را بر ابواب دوزخ استاده هر که جواب هدایشان را می اندازند او را بسوی دوزخ گفتم وصف کن
ایشان را برای ما فرمود از پوست ما هستند سخن میکنند بزبان ما و نیست در دل ایشان خیر گفتم چه فرمائی مرا اگر دریابد
آنوقت مرا فرمود لازم گیر جماعه مسلمانان و امام ایشان را گفتم اگر نه باشد جماعه و امام فرمود یکسو شو از همه فرق
اگرچه این یکسوئی بلازم گرفتن بیخ درختی باشد تا آنکه دریابد ترا موت و تو برین حال باشی انتهی درین روایت هم
خبر از فتنه دادند و هم حکم فتنه بیان کردند که وقت فتنه کناره باید گرفت و شریک فتنه نباید شد و مراد بخوانندگان
همه سوء اند که ظاهر ایشان آراسته ست بحلیه علم و تقوی و باطن ایشان خراب ست از ایمان و هدی چنانچه در روایت
مسلم آمده که خواهند بود بعد از من ائمه که راه نمی روند براه من و روش نمیگیرند بروش من باشند دران وقت
مردمانیکه دلهای ایشان دلهای دیوان ست در تن آدمی یعنی در صورت انسان و در سیرت شیطان ـ
انیکه می بینی خلاف آدم اند و هستند آدم غلاف آدم اند گفت حذیفه پس چه کار کنم ای رسول خدا اگر دریابم آنوقت
را فرمود بشنوی و طاعت کنی امیر را اگرچه زده شود پشت تو و گرفته شود مال تو و گفت ابوهریره فرمود آنحضرت
نزدیک ست که پیدا کردد فتنه که قاعد [illegible] از قائم و قائم بهتر ست از ماشی و ماشی بهتر ست از ساعی
[illegible] نزدیک شود بدان می نگرد آنرا و میجوید آنرا پس هر که بیابد جای پناه باید
که پناه گیرد [illegible] یا بد از شتران متفق علیه و در روایتی از مسلم باین لفظ ست که پیدا میشود فتنه که نائم در آن
[illegible] و قائم بهتر از ساعی هر که یابد ملجای پناه گیرد بدان و در روایتی دیگر نزد وی از ابی [illegible]
[illegible] چون واقع شود فتنه یا [illegible] هر که اشتران باشد که می چراند آنها را در وادیها لاحق شود بدان و هر که را
گوسفند باشد لاحق گردد بدان و هر که را زمین باشد وی ملحق شود بزمین خود مردی گفت ای رسول خدا صلعم اگر یکی را
ازین چیزها هیچیکی نباشد وی چه کار کند فرمود دیگر و شمشیر خود بکوبد بر تیزی او سنگی باز شتابی کند و بدر رود
اگر نتواند شتابی کردن مردی گفت چه میفرمائی اگر اکراه و جبر کرده شوم تا آنکه برده شود مرا بسوی یکی ازین دو صف
قتال و بزند مرا مردی بشمشیر خود یا بیاید تیری و بکشد مرا فرمود برمیگردد آنمرد که کشت ترا بگناه خود و گناه تو
باینحدیث و نحو آن احتجاج کرده ست کسیکه قائل ست بآنکه قتال جائز نیست در فتنه بهیچ حال بلکه واجب ست یکسو شدن
و بجانب هیچیکی ازین دو فریق نیفتادن و این ست مذهب ابوبکره صحابی راوی این حدیث و غیر او از صحابه و ابن عمر
گفته که ابتدا قتال نکند اما اگر کسی با وی بجنگد دفع آن لازم ست و جمهور صحابه و تابعین برانند که نصرت و اعانت
محق و قتال با باغی واجب ست تا رجوع کند بحق و گفت ابوهریره فرمود رسول خدا صلعم بخدا سوگند نمی رود دنیا
تا آنکه می برآید بر مردم روزی که در نمی یابد قاتل که در چه چیز کشت و نه مقتول که چرا کشته شد گفته شد چگونه باشد
این حال فرمود بسبب فتنه و اختلاط بدون تمیز قاتل و مقتول هر دو در دوزخ اند قاتل ازانکه خون ناحق ریخت
و مقتول ازانکه وی میخواست که قاتل را بکشد و عازم بود بر آن و آدمی بعزم معصیت ماخوذ ست و این حکم بر تقدیر
جهل و عدم امتیاز ست اگر بجهت اشتباه خطا و اجتهاد و تحری صواب ست گو در واقع صواب نبود و این چنین نیست

و در روایت [illegible] عبد الله بن عمرو بن العاص که فرمود آنحضرت صلعم را چه حال باشد ترا وقتیکه باقی داشته شوی در
[illegible] که مانند جو یا خرما فاسد گشته [illegible] و اختلاف [illegible] میان خود باشد
[illegible] در یکدیگر [illegible] حنین در آویزد آنحضرت نزدیک این حرف انگشتان خود [illegible]
[illegible] گفت ابن عمرو چه میفرمائی مرا فرمود لازم گیر عمل بچیزیکه میشناسی که در دین منست [illegible]
و لازم گیر خاصه نفس خود را و دور دار خود را از عوام مردم اخرجه الترمذی و صحیحه در بخاری خفتیست در ترک امر معروف
و نهی منکر و این نزد غلبه اشرار و اثارت فتنه و فساد و عدم معاونت اخیار روا است و لهذا ابن عمرو که راوی الحدیث است
در وقت فتنه با پدر که وزیر معاویه بن ابی سفیان بود با نهائی بسا حب آنکه با اهل بیت نبوی رابطه مودت محکم داشت
روزی امام حسین علیه السلام را دیده بگذشت و بصحبت شریف وی مبادرت نکرد کسی گفتش چرا نزد حسین نرفتی
گفت شرمنده ایشانم که از ایشانم و با ایشان نمیتوانم بود مقداد بن اسود از آنحضرت صلعم روایت کرده [illegible]
کسیست که یکسو کرده شد از فتنه ها و کسی است که مبتلا شد و صبر کرد و پرهیز نمود اخرجه ابو داود و ابو داود از ابن عباس
رضی الله عنه روایت کرده که گفت فرمود رسول خدا صلعم ویل است عرب را [illegible] که نزدیک است [illegible] رستگار شد کسیکه
باز داشت دست خود را و گفت ابو سعید فرمود رسول خدا صلعم نزدیک است [illegible] گوسفندان
که پیروی میکنند با نها در ره های کوه و جای افتادن باران را میگیرند بدین خود از [illegible]
ابو داود و النسائی و گفت ابو امیه شعبانی که گفتم ای ابا ثعلبه چه میگوئی تو درین آیه [illegible]
گفت سوگند بخدا پرسیدم ازین آیت خبیر را سوال کردم ازین آیت رسول خدا را صلعم پس گفت [illegible]
و باز مانید از منکر تا آنکه چون به بینید شما بخل را اطاعت کرده شده و هوی را پیروی نموده شده و دنیا را [illegible]
کرده شده است و اعجاب هر صاحب رای به رای خود پس بر تست لازم گرفتن نفس خود و بگذار و دور دار از خود کار
عوام را پس بدرستیکه در رای شما ایامیست که صبر در ان همچو قبض بر اخگر است عامل را در ان زمانه مثل اجر پنجاه [illegible]
ست که عمل میکنند مانند عمل های شما اخرجه ابو داود و الترمذی و گفت ثوبان فرمود آنحضرت صلعم جز این نیست
که می ترسم بر امت خود ائمه مضلین را و چون نهاده شود سیف در امت من نرود داشته نشود تا روز قیامت رواه
ابو داود و ابن ماجه و گفت عتبه بن غزوان که فرمود آنحضرت صلعم بدرستیکه در رای شما ایام صبریست متمسک در ان
روز بمثل انچه شما برانید مر او راست اجر پنجاه کس از شما رواه الطبرانی و روایت کرد ابو موسی که گفت رسول خدا
صلعم بدرستیکه روبروی قیامت فتنه هاست همچو پاره های شب تاریک صبح میکند مرد در ان مومن و شام میکند
کافر و شام میکند کافر و صبح میکند مومن نشیننده در ان بهتر است از استاده و رونده در ان بهتر است از دونده
بشکنید کمانهای خود را و پاره کنید اوتار خود را و بزنید تیغهای خود را بسنگ پس اگر در آید بر یکی از شما پس باید
که باشد همچو بهتر دو پسر آدم اخرجه ابو داود و الترمذی مراد بخیر ابنی آدم هابیل است که کشت او را برادر او قابیل و
از انچه گفت حق تعالی در باره ایشان این آیه است لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی لاقتلک انی اخاف

[illegible] ویدان [illegible] باقی [illegible] فتکون من اصحاب النار ذلک جزاء الظالمین و گفت حذیفه رضی الله عنه فرمود آنحضرت صلعم نزدیک است که برسد
مرا در آخر زمان طامی شدید نجات نمی یابد از آن مگر کسیکه شناخت خدا را پس جهاد کرد مسلمان بزبان و دل خود پس این کسست آنکه سبقت کرد برای او سابقه ها
و مردیکه شناخت خدا را پس تصدیق کرد آنرا رواه ابو نصر السنجری و ابو نعیم و گفت ابو ذر رضی الله عنه فرمود آنحضرت صلعم
یا ابا ذر چه حال باشد ترا چون باشی در حثاله یعنی مردم بی خیر که مانند سبوسه جو بوند و در آورد آنحضرت انگشتان
خود را در یکدیگر یعنی برای تصویر امر گفت ابو ذر پس چه میفرمائی مرا ای رسول خدا فرمود صبر کن سه بار گفت این کلمه
را و فرمود تخلق کنید مردم را باخلاق ایشان و خلاف کنید اینها را در اعمال بی شان رواه الحاکم و البیهقی فی الزهد
و گفت ابو الدرداء که فرمود آنحضرت صلعم نزدیک میشود فتنه را چون گرم شود و تعرض نکنید او را چون عارض
شود و بزنید اهل فتنه را چون پیش آیند در روایت ست از خالد بن عرفطه که فرمود او را آنحضرت صلعم ای خالد قریب
ست که باشد بعد من احداث و فتنه و فرقت و اختلاف پس چون باشد اینها پس اگر توانی که باشی بنده خدا کشته شده
نه کشنده پس بکن رواه احمد و ابن ابی شیبة و نعیم بن حماد و الطبرانی و البغوی و الباوردی و ابن قانع و ابو نعیم
و در روایت ست از ابی امامه که گفت آنحضرت صلعم [illegible] که باشند در آخر زمان شرطه بامداد کنند در غضب
[illegible] دار خود را از آنکه باشی از بطانه ایشان و گفت ابو هریره که فرمود رسول خدا
صلعم بدرستیکه شما [illegible] بدرستیکه هر که ترک کند از شما عشر چیزیکه امر کرده شده ست بدان هلاک شود پستر
[illegible] ما بعشر آنچه مامور ست بدان نجات یابد رواه الترمذی و مرویست از عبد الله
[illegible] ت قوی رضی الله عنه در هر عشیه روز پنجشنبه مر اصحاب خود را که قریب ست که بیاید بر مردم زمانه
که میرانیده شود در وی نماز و بلند کرده شود دنیا و بسیار شود در آن سوگند و لعنت کردن و فاش شود
شهوت و زنا و فروخته شود آخرت بدنیا پس گفت بعضی ایشان را پس نجات طلب کن نجات گفتند و چگونه نجات
شود گفت باش فرش از فرش های خانه خود و باز دار زبان و دست خود را رواه ابن ابی الدنیا یعنی در هیچ حال
بخانه خود هیچ بوریای خانه افتاده باید ماند و از زبان هیچ نباید گفت و بدست با ایشان شریک نباید شد
این ست طریق نجات و شک نیست که این زمانه ما مصداق اتم این روایت ست والله الموفق و گفت زبیر بن
عدی شکایت کردیم نزد انس حجاج را گفت صبر کنید بدرستی که نمی آید بر شما هیچ زمانی مگر زمانیکه بعد او ست بدتر
ست از آن تا آنکه ملاقات کنید رب خود را شنیده ام این را از نبی شما صلعم رواه البخاری و الترمذی
این ست بعض روایات که دلالت میکند بر وجود فتنه های هر قسم درین امت و ظاهر میشود از آن حکم فتنه هم
که در فتنه یکسوئی بهتر ست از ابتلا و لهذا در حدیث معقل بن یسار رضی الله عنه از آنحضرت صلعم آمده
که عبادت در زمان هرج همچو هجرت ست بسوی من رواه مسلم و الترمذی و ابن ماجة مراد به هرج درینجا اختلاف
و فتن ست کذا فی تیسیر الوصول یعنی ثواب تعبد و یکسوئی از فتنه درین وقت برابر ثواب هجرت ست از دار
کفر بدار اسلام گویا اینکس از ظلمت فتنه و اختلاف که حکم دار کفر داشت برآمده مشتغل بعبادت که حکم دار

اسلام دارد در آمد و در دائرهٔ نورانیت داخل شد و حکم مهاجر پیدا کرد و مجدد الف ثانی رح زیر این حدیث
افاده کرده اند معلوم شما است که سپاهیان در وقت استیلاء و فساد اگر اندک هزیمت می نمایند اعتبار نمی یابند
میکنند و در وقت تشکیل فتنه اگر هزار تردد می نمایند بی اعتبار اند پس وقت کار کردن و قبول افتادن این
وقت فتنه است اصحاب کهف بیک هجرت که در وقت استیلاء فتنه از ایشان بوجود آمد [illegible]
شما خود محمدیانید و داخل خیر الامم وقت خود را بلهو و لعب از دست ندهید و بجوز و مویز در رنگ طفلان گول [illegible]
انتهی و مویدّ این ست حدیث ابن عباس رضی الله عنه که فرمود رسول خدا صلعم هر که تمسک کند بسنت من [illegible]
فساد امت من پس او راست اجر صد شهید اخرجه البیهقی و حدیث ابو هریره رضی الله عنه متمسک بسنت من [illegible]
فساد امت من مر او راست اجر شهید رواه الطبرانی فی الاوسط و ترمذی از ابو هریره روایت کرده که گفت فرمود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتیکه باشند امیر شما بدان شما و توانگران شما بخیلان و باشد کار جهان شما [illegible]
بر رائی زنان شما پس شکم زمین بهتر ست برای شما از پشت وی یعنی در همچو وقت مردن [illegible]
ضعیف بروایت سهل بن ابی حثمه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده که [illegible] و ابو بکر و عمر [illegible]
توانی که بمیری پس بمیر رواه ابو نعیم فی الحلیة یعنی موت در [illegible] بزرگی برسید
که مومن را موت بهتر ست یا حیات گفت در زمان پیغمبر صلعم حیات بهتر بود [illegible]
نجات ست ؎ دل برین منزل فانی چه نهی [illegible] رخت بر بند که انا لله

فصل پنجم

چند قسم ست یکی فتنه مرد در نفس اوست که دل سخت گردد پس حلاوت طاعت و لذت [illegible]
سه شعبه ست یکی دل که مبدء جمله احوال ست همچو غضب و جرأت و حیاء و محبت و خوف و قبض و بسط [illegible]
علومی ست که منتهی میشود بسوی آن حواس همچو احکام بدیهیه از تجربه و حدس و نحو هما و احکام نظریه از برهان [illegible]
و نحو هما سوم طبع که مبدء اقتضاء نفس ست مر چیزی را که چاره نیست از آن یا از جنس آن در بقاء بنیه همچو داعیه [illegible]
در شهوت طعام و شراب و نوم و جماع و نحو ها پس چون بر دل خصال بهیمیه غلبه کند قبض و بسط او همچو قبض و بسط
بهائم باشد که حاصل میشود از طبیعت دو هم و این دل بهیمی باشد و چون وسوسه های شیاطین را در نوم و یقظه
قبول کند مسمی شود بشیطان الانس و هرگاه که غالب شود بر وی خصال ملکیه آنرا قلب انسانی نامند پس خوف
و محبت وی و آنچه مانا ست بدان مائل باشد بسوی اعتقاد حقه که حاصل کرده ست آنها را و چون این صفات وی
قوت گیرد و نور وی عظیم گردد روحی باشد که بسطی بلا قبض و الفتی بلا قلق بود و احوال او انفاس باشد و خواص
ملکیه همچو شیمه وی بود نه همچو امور مکتسبه بسعی همچنین هرگاه که خصال بهیمیه بر عقل غالب شود و کریزت و احادیث
نفس بود و میل کند بسوی بعض دواعی طبیعیه پس نفس او حدیث جماع کند اگر در وی شبقی هست و اندیشهٔ
انواع طعام نماید اگر در وی جوعی هست و نحو ذلک و چون وحی شیطان پذیرد و میل کند بسوی تلک نظامات
فاضله و شکوک معتقدات حقه و هیئات معده که نفوس سلیمه از آن نفرت کنند و هرگاه که خصال ملکیه بر وی

[illegible] لیکن تصدیق چیزیکه واجب ست تصدیق آن از علوم اتفاقیه یا احسانیه بدیهیه
[illegible] چون نور و صفای او قوی گردد و سری باشد که از فعل او ست قبول علوم فائضه از غیب
[illegible] رویا و فراست و کشف و هتف و نحو ذلک هرگاه که این سر میل کند بسوی مجردات بریه از زمان
و مکان سر خفی باشد و چون منحدر شود طبع بسوی خصال بهیمیه نفس اماره بالسوء بود و اگر متردد ست میان
بهیمیه ملکیه و امر بطیه بسحال نسوب ست [illegible] و چون متقید شد بشرع و باغی نشد بر وی و منبعث گشت مگر در چیزیکه موافق شرع ست این نفس
مطمئنه [illegible] نزدیک ست [illegible] معرفت لطائف نسان [illegible] الله اعلم دوم فتنه مرد و اهل او ست و آن فساد تدبیر منزل ست بسوی او ست
اشاره در قول آنحضرت صلعم که ابلیس [illegible] تخت خود را الی قوله پستری آید یکی از ایشان و میگوید [illegible]
[illegible] و میگوید بسیار خوب هستی تو سوم فتنه ست که موج میزند همچو دریا و آن فساد
تدبیر مدینه ست و طبع مردم در خلافت بدون حق و آن قول وی ست صلعم که بدرستیکه شیطان نا امید شد از اینکه پرستند
او را نماز گذارندگان در جزیره عرب لکن در تحریش میان ایشان چهارم فتنه ملیه ست و آن مردن حواریان ست از
[illegible] صلعم و استناد [illegible] بسوی غیر اهل وی پس تعمق کنند رسان [illegible] نمایند ملوک و جهال
[illegible] از منکر پس گردد زمان زمان [illegible] و آن قول وی ست صلعم که نیست هیچ نبی که برانگیخت
[illegible] خدا تعالی در [illegible] مگر آنکه بودند او را از امت وی حواریان و اصحاب که میگرفتند سنت او را و اقتدا
[illegible] بعد ایشان خلوفی که میگویند آنچه نمیکنند و می کنند آنچه امر کرده نمیشوند [illegible]
[illegible] ست و هر که جهاد کند بدل خود وی مومن ست و هر که جهاد کند بزبان خود وی
مومن ست [illegible] رای این از ایمان بر دانه خردل رواه مسلم پنجم فتنه مستطیره ست که آن تغیر مردم باشد از انسانیت
[illegible] پس تغیر از کی و از بد ایشان بسوی [illegible] باشد نه بسوی اصلاح و تشبه بمجردات و
تخلق بسوی او بوجهی از وجوه و نحو ذلک و تغیر عامه ایشان بسوی بهیمیت خالص بود و باشند مردم میان فریقین نه
بسوی ایشان و نه بسوی او شان ششم فتنه وقائع جویه ست که میرسانند به هلاک عام همچو طوفانات عظیمه از وبا
و خسف و آتش منتشره در اقطار و نحو ذلک آنحضرت صلعم اکثر فتن را بیان کرده چنانکه آینده معلوم شود و فرمود
پیروی کنید شما سنت های کسانی که پیش از شما بودند شبر بشبر و ذراع بذراع تا آنکه اگر در آمده اند آنها بسوراخ سوسمار
پیروی کنید شما آنها را و فرمود بروند نیکان اول پس اول باقی ماند سبوس همچو سبوس گندم پروا نکند بایشان خدای
تعالی پروا کردنی و رجحه الله البالغه بعد این بیان گفته گویم آنحضرت صلعم را معلوم شده که چون دور گردد عهد
از پیغمبر و منقرض شوند حواریان از اصحاب وی و متوسد شود کار بسوی غیر اهل وی لابد ست که جاری شوند سوم
حسب دواعی نفسانیه و شیطانیه و عام شوند همگنان را الا من شاء الله تعالی و فرمود آنحضرت که این امر شروع شد
از روی نبوت و رحمت پستر می باشد خلافت و رحمت پستر ملک عضوض پستر شود جبریت و عتو و فساد
در زمین حلال گیرند حریر و فروج و خمور را و رزق داده شوند بران و مدد کرده شوند تا آنکه ملاق شوند بخدا

لویم منقضی شد بثبوت بموجات آنحضرت صلعم و منقضی شد خلافتی که نیست سیف عدوان [illegible] عثمان رضی الله عنه و مطلق
خلافت بشهادت علی علیه السلام و خلع امام حسن رضی الله عنه و ملک [illegible] صحابه ست بعد قتل صحابه
از دست بنی امیه و مظالم ایشان [illegible] مستقر شد امر معاویه و جبریت و عتو خلافت [illegible] ست زیرا که ایشان خلافت
را بر رسوم کسری و قیصر عهد کردند و گذشت حدیث حذیفه در فصل سابق در بیان عرض فتن بر دلها [illegible]
سفید و سیاه الخ گوییم منبعث میشوند هواجس نفسانیه و شیطانیه در دلها و اعمال فاسده اکتناف آن میکنند و [illegible]
درینوقت دعوة خشیة بسوی حق پس انکار نمی کند این هواجس و اعمال را مگر کسی که مجبول کرده شده ست در دل
وی هیبت مضادة مرفتن را و ماسوا را عام میشود و شامل میگردد و میگیرد گریبان او را و فرمود آنحضرت صلعم ان الامانة
نزلت فی جذر قلوب الناس ثم علموا من القرآن ثم علموا من السنة و حدث صلعم عن رفعها فقال ینام الرجل النومة فیقبض
الامانة من قلبه فیظل اثرها مثل الوکت ثم ینام النومة فیقبض الامانة من قلبه فیظل اثرها مثل المجل کجمر دحرجته فنفط فتراه منتبرا گوییم چون حق تعالی ظهور ملت اسلام خواست [illegible]
لرد قومی را و تمرین کرد ایشان را برای انقیاد و اذعان و جمع همت بر موافقت فکر خدا و این احکام مفصله در کتاب و
سنت تفصیل آن اذعان اجمال ست پستر بیرون میرود امانت از سینه تا [illegible] در غفلت [illegible] باندک اندک پس [illegible]
میشود آدمی که عقل و ظرف ست و حالانکه نیست در دل وی بقدر دانهٔ خردل چیزی [illegible] خدا [illegible]
نسبت معاملات مردم و گفت حذیفه رضی الله عنه گفتم ای رسول خدا آیا باشد بعد این خیر [illegible]
فرمود آری گفتم پس چیست عصمة فرمود سیف گفتم آیا هست بعد سیف فتنه فرمود آری
هدنه بر دخن گفتم آنچه باشد فرمود پیدا شوند دعاة ضلال پس اگر باشد خدا را در زمین خلیفه که بزند [illegible] پشت تو و ببرد مال
تو پس اطاعت کن او را و رنه بمیر و حالانکه تو گیرنده بیخ درختی گوییم آن فتنه که در وی سیف عصمت باشد [illegible]
حرب ست در ایام ابو بکر صدیق رضی الله عنه و آمارة بر اقتدار مشاجراتی ست که واقع شد در ایام عثمان رضی الله عنه
و هدنه بر دخن صلحی ست که واقع شد میان امام حسن علیه السلام و معاویة بن ابی سفیان رضی الله عنه و [illegible]
یزید بیعت در شام و مختار در عراق و نحو ذلک تا آنکه مستقر شد امر بر عبد الملک هشتم فتنه احلاس و چون ذکر کرد آنرا
رسول خدا صلعم گفته شد و چیست فتنه احلاس فرمود آن هرب ست و حرب گوییم اشبه والله اعلم آنست که
این فتنه قتال اهل شام باشد با عبد الله بن زبیر بعد حرب و گریختن او از مدینه هشتم فتنه سراء فرمود دخن این فتنه از
زیر هر دو پای مردی باشد از اهل بیت من زعم میکند که وی از من ست و نیست از من جز این نیست که اولیای
من متقیان اند پستر صلح کنند مردم بر مردی که همچو ورک ست بر ضلع گوییم اشبه آنست والله اعلم که این فتنه غلبه
مختار و افراط او باشد در قتل و نهب و وی ادعا میکرد ثار اهل بیت را پس قول آنحضرت صلعم زعم میکند که وی
از من ست معنی او این ست که از حزب اهل بیت و ناصرین ایشان ست پستر صلح کردند بر مروان و اولاد او و خروج
ابو مسلم خراسانی ست بر بنی عباس زعم میکرد که وی ساعی ست در خلافت اهل بیت پستر صلح کردند بر سفاح نهم فتنه دهیما
ست که نگذارد هیچکسی را از این امت مگر آنکه لطمه زند او را لطمه زدنی پس چون بگویند که منقضی شد متمادی گردد گوییم

چرا که تلف از قرف است و نمی آید نقصان مگر از جائی که می آید هلاک و شرح آن دراز است در رساله [illegible]
[illegible] علامات قیامت [illegible] مروی هستند و آن دو قسم اند علامت صغری و علامت کبری علامت صغری
[illegible] حضرت مهدی علیه السلام و علامت کبری از ظهور ایشان تا نفخ صور و ابتدای قیامت از
نفخ صور است انتهی گوییم بیان این هر دو علامت خواهد آمد و حشر در لسان شریعت مقول بر دو معنی است حشر مردم
بسوی شام و این قبل از قیامت واقع شدنی است و قبیله که بیرون کنند مردم بر روی زمین و محشور شوند بعض ایشان
[illegible] بعض ایشان تا آنکه ایشان را براند دوم حشر که آن بعث بعد موت است والله اعلم در حجة الله البالغه
گفته فتن عظیمه که خبر داده است بآن نبی صلعم چهار است اول فتنه ملک عضوض که مشاجرات صحابه است بعد قتل عثمان
رضی الله عنه [illegible] شد خلافت معاویه و این هر دو است بر وجهی که شناخته میشود [illegible] کرده میشود
[illegible] و شکر هر دو دارد زیرا که معاویه رضی الله عنه [illegible] طلقاء که پیش از وی بودند
[illegible] الوائب بهم و این صادق است باختلاف مردم و خروج ایشان [illegible] خلافت
[illegible] معاویه تا [illegible] مستقر شد خلافت بر عبد الملک سوم فتنه سفاح و جبریت و عتو و این صادق است بخروج بنی
[illegible] خلافت عباسیه و ایشان تمهید کردند آنرا بر رسوم اکاسره و اخذ کردند بجبریت و عتو
[illegible] مردم که [illegible] گویند بگذشت و دراز گردد تا آنکه برگردند مردم بسوی خرگاه و این صادق است
خروج [illegible] چنگیزیه و ابطال ایشان [illegible] بنی عباس را و فرمود آنحضرت صلعم می گردد آسیای اسلام سی و پنج
[illegible] و شش سال پس اگر هلاک شوند پس [illegible] شدند و اگر قائم ماند برای ایشان
دین ایشان پس هفتاد سال است پس معنی گردیدن آسیای اسلام قیام امر اسلام است با قیامت حدود و جهاد در
امت و آن صادق است از ابتدای وقت جهاد و اوائل هجرت تا مقتل سیدنا عثمان رضی الله عنه و نیست شک
در سی و پنج سال و اخوات وی زیرا که حق تعالی بآنحضرت مجملاً وحی کرده و قول وی صلعم پس اگر هلاک شوند الخ بیان
صعوبت امر و صیرورت اوست بر حالتی که اگر ناظری در آن نظر کند شک کند در هلاک امت و بطلان امور
ایشان و قول آنحضرت هفتاد سال یعنی آن تهویل امر است و آنکه باشد آن زیر بطن باطن و آنکه نباشد بعد
ازین استقامت امر والله اعلم و فرمود آنحضرت صلعم مقاتله کنند با شما قومی کوچک چشم یعنی ترک برانید شما ایشان را
سه بار الحدیث معنی وی آنست که عرب با وشان مجاهده کنند و غالب آیند و این سبب حقد و ضغائن گردد
تا آنکه انجام کار عرب ببلاد وشان نزدیک شوند و باز برین هم اقتصار ننمایند تا آنکه در آیند بلاد عرب او همین است
مراد بقول آنحضرت صلعم حتی تلحقوهم بجزیرة العرب لیکن در سیاحت اول پس نجات یابند عرب بگریختن از قتال
وشان باین طریق که بگریزند از روبری شان و این صادق است بقتال چنگیزیه چه هلاک شدند آن عباسیه که در

[illegible] بعد از [illegible] آن جناب که بگریختند بقنیه حضرت آمد و سیاحت دوم پس نجات یافتند بعض و هلاک
[illegible] سلطان
[illegible] **ذکر** اول کسی که غالب [illegible]
[illegible] در سنه هشتصد و شش هجری فوت کرد بعد از آنکه بست و هفت سال حکمرانی کرده [illegible]
[illegible] و بغداد وی بجای وی پسرش ارخان نام بر مسند حکومت نشست و سی و پنج سال سلطنت کرده بعمر [illegible]
[illegible] سنه هفتصد و شصت و یک درگذشت بعد وفات او پسرش سلطان مراد بر تخت حکومت نشست و چهل و
پنج سال پادشاهی کرده بعمر شصت و سه سال در معرکه قتال با قرال نصرانی در سنه هفتصد و نود و یک [illegible] شده
بجای وی پسرش سلطان بایزید بر تخت سلطنت جلوه کرد جنگ با امیر تیمور گورکان مشهور است و در [illegible] که امیر
لشکر تیمور شد و بمرض خناق و ضیق النفس در سنه هشتصد و پنج هجری درگذشت امیر تیمور [illegible]
کرده بوی باز سپرد لیکن او بمرد و بعد وفات وی پسرانش تا یازده سال خانه جنگی [illegible] کردند آخر پسرش محمد نام بحکو
رسید جهازات جنگی و توپخانه و سپاه بحری در آل عثمان ایجاد کرده [illegible] سنه هشتصد
و چهار بمرض اسهال درگذشت و اول کسیکه از آل عثمان برای شریف مکه و بعد [illegible]
بود بعده پسرش سلطان مراد ثانی بجای پدر مسند سلطنت آراست و ولادت او در سنه [illegible]
و وفات در سنه هشتصد و پنجاه و پنج بعد انتقال وی پسرش [illegible] سلطان محمد [illegible]
در سنه چهارصد و بست و نه عیسوی ست مدت سلطنت او سی و یکسال ست در سنه هشتصد و هشتاد و [illegible]
انتقال نمود و بعد وفاتش پسرش سلطان بایزید ثانی با برادر کوچک خود جمشید نام جنگها کرده فتحیاب [illegible]
رسید و بعمر شصت و هفت سال بعد سلطنت سی و دو سال در سنه نهصد و هیجده هجری بمرض نقرس فوت شد [illegible]
پسر وی سلطان سلیم خان بر تخت شاهی جلوس کرد و ولادت وی در سنه هشتصد و هفتاد و دو بود [illegible]
[illegible] دهشت شاه اسمعیل صفوی بر وی خروج کرده بود و جنگها کرده شکست خورد و ایران بقبضه اقتدار سلیم خان
آمد و وی نه سال و هشت ماه سلطنت کرده بعمر پنجاه و چهار سال با جل طبیعی خود در سنه نهصد و بست و شش هجری
درگذشت و پسرش سلطان سلیمان خان بجای وی پادشاه شد در وقت وی دولت عثمانیه ترقیها گرفت سیزده
محاربه بذات خود کرد مدت حکومت وی چهل و هشت یا نه سال ست در سنه نهصد و هفتاد و چهار یا پنج هجری بمرض
وجع مفاصل درگذشت شرقاوی گفته کان سلطانا سعید الملک مصر من بنی عثمان مثله وصلت سراياه الی اقصی المشرق
والمغرب و کانت ایامه غرر الایام و مازال قائما بنصر الدین و تائید الشریعة و بجایش پسر وی سلطان سلیم خان ثانی
مسند آرا گشت ولادت وی در سنه نهصد و بست و نه هجری ست و سال جلوس او بر اورنگ شاهی نهصد و هفتاد
و چهار یا پنج ست و سال وفات سنه نهصد و هشتاد و دو یا ست هجری بمرض حمی بعمر پنجاه سال بعد حکومت هشت سال
و یکماه و چهارده روز بماه رمضان درگذشت در کان احیی سنة الجهاد و جدد فتح البلاد منها جزیرة قبرس کان

[illegible] ثم بعده الملک الاشرف برسبای ثم صاروا یکرون ویقطعون الطریق فی الحج
[illegible] السلطان فیهم المفتی ابا السعود فافتاه بانهم ناقضون للعهد فجهز الیهم وظفره الله بهم قاله الشرقاوی فی
[illegible] الناظرین بعده پسرش سلطان محمود خان ثالث سلطنت پدر گرفت و بست و دو سال حکمرانی نمود انتقال
[illegible] سنه یکهزار و سه یا چهار [illegible] الصدر سرای در حرم سرای او بود بعد وفات او پسرش محمد خان ثالث
[illegible] سال و دو ماه حکمرانی نمود جان آفرین سپرد وفاتش ششم رجب سنه
[illegible] بنا جامع آن بعد او عمارت جدید کرد و مشهد حسینی آباد ساخت بعد از وی سلطان احمد
[illegible] سال و چهار ماه سلطنت کرده بعمر بست و پنج سالگی در سنه
[illegible] تعمیر و عمارات بالحرمین الشریفین و غیرها جامع احمدی واقع استنبول بنا کرد
[illegible] بسیار بروی صرف کرده و شیوع تماکوی قلیان در وقت او شد و بعد از وی حسب وصیت او برادرش
[illegible] خان [illegible] برادرش عثمان سیزده ساله بود ولیکن چون بی حوصله سلطنت [illegible] امرا اتفاق
[illegible] نمودند و لم یخرج قبله احد من سلاطین آل عثمان [illegible] برادرزاده او را تخت نشین
[illegible] خود برای جهاد کفار برآمد و تا هفت ماه غائب [illegible]
[illegible] چون دیدند که وی فوج جدید نگاه داشتن و استیصال کردن میخواهد او را [illegible]
[illegible] این بار هم از وی هیچ نیامد ناچار باز او را از تخت برداشته مقید کردند و این ماجرا در [illegible]
[illegible] او چهار سال و چهار ماه و ده روز است و بجای او سلطان مراد خان چهارم بن
سلطان احمد او را پادشاه کردند و با [illegible] عباس نام جنگها کرده بغداد را از دست وی انتزاع نمود درین معرکه
[illegible] یکهزار کس زنده مقید شدند وی حکم قتل [illegible] داده بود مادرش او را پنهان
ساخته گفت که وی بمرد بعده خود هم در سنه یکهزار و چهل و نه هجری شانزدهم شوال درگذشت عمرش بست و پنج
سال بود و ایام حکومتش هفده سال و یازده ماه و پنج روز بعد از وی اعیان سلطنت برادر مختفی او را که سلطان
ابراهیم باشد از محبس برآورده بر تخت جلوه دادند تاریخ جلوس او استعنت بالله است وی بست ساله بود و از امور
ریاست غیر ماهر در زنان و کنیزکان بسر می برد کار سلطنت بپا مردی ارکان دولت متمشی بود آخر او را در عمر
بست و نه سال بعد سلطنت نه سال بست هشتم رجب سنه یکهزار و پنجاه و هشت خلع کردند و روز سوم بکشتند و
بجای او پسرش سلطان محمد خان رابع را که کودک نه ساله بود پادشاه خود خواندند کار سلطنت مفوض برای
مادر او بود اما ارکان سلطنت حکومت زن ناپسندیده او را خلع کردند وی چهل و یکسال حکمرانی کرد و این ماجرا
در سنه یکهزار و نود و نه رو داده بعده سلیمان خان ثانی متولی سلطنت گردید و لادتش در سنه یکهزار و پنجاه
و دو هجری است وی سه سال و نه ماه سلطنت کرده بمرض استسقا در سنه یکهزار و یکصد و دو هجری درگذشت
بعد [illegible] برادرش سلطان احمد خان ثانی مسند حکومت آراست وی نیز مستسقی شده بعد حکومت

[illegible] غسال و هشت ماه در سنهٔ یکهزار و یکصد و شش هجری بمرد و شرقاوی گفته فی هذه السنة لم یطلع النیل بمصر ولم یجر
کعادته فارتفعت الاسعار واشتد الرکب علی الناس من الغلاء خصوصا الفقراء حتی کلوا المیتة ثم کثر الموت من الطاعون
حتی صار الناس المشیعون للجنائز یسقط منهم الکثیر فیموتون وهم سائرون فکانت لا تخلو طریق [illegible]
مطروحین فیها لا یعرف لهم اهل ولا مسکن وفق الله بعض الاغنیاء لحمل الاموات الذین فی الطرقات والبیوت
یرسلونها مع خدمهم الی المغسل السلطانی فیجمعونهم حتی یصیر مائتین فی آخر النهار فیغسلونهم ویکفنونهم ویصلون
ثلاثة او اربعة فی نعش واحد ویرسلونهم الی المقبرة انتهی بعده بجای وی سلطان مصطفی خان ثانی پسر سلطان محمود خان
رابع بر تخت حکومت نشست و هشت سال و یکماه حکمرانی کرده در سنهٔ یکهزار و یکصد و پانزده هجری با انصاری صلح نمود
و از لشکریان خود که برین صلح ناراض بودند ترسیده کار سلطنت بر برادر خود احمد خان ثالث بن سلطان محمد رابع
واگذاشت و خود گوشه گرفت وی با انصاری جنگیده غالب آمد او را در استنبول بسبب تعظیم سلف در وقت وی [illegible]
ثانی بر تخت ایران نشست نادر شاه سپه سالار وی بود و بر تبریز آمده سپاه روم [illegible] در سنهٔ ثلاث و عشرین
و مائة والف بمصر فتنهٔ عظیمه در زمین او واقع شد و امرا بسیار بقتل رسیدند [illegible] قراری امیر
شد و احمد خان بست و هشت سال حکمرانی کرده بود که در سنهٔ یکهزار و یکصد و سی و ست [illegible] سپه او را معزول
کرده سلطان محمود را بجای وی نشانیدند او بعد محاربات بسیار چاره جز صلح نمود [illegible]
انچه در زمان سلطان محمد خان چهارم بود ندیده ولادت او در سنهٔ یکهزار و یکصد و هشت هجری [illegible]
بحمودیه موافقش در سنهٔ یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری اتفاق افتاد هنگامه محمد بن عبد الوهاب نجدی و امیر
سعود در عرب و حرمین شریفین در سنهٔ هفده صد و چهار و شش عیسوی در وقت وی بوده مبتدعان اتباع او را وهابیه
گویند نسبت بعبد الوهاب با آنکه صحیح در نسبت وی محمدیه ست منسوب بمحمد نه وهابیه و خاندان ایشان بیت علم حنابله ست
مذهب ایشان اتباع کتاب و سنت صحیحه بود اما غیر جهلهٔ هندوستان و جز آن افترات بسیار بر مذهب ایشان بسته
و هی معروفة لا اصل لها و احوال ایشان در کتاب تحاف النبلاء و در رساله حطه جداگانه نوشته ایم آنجا باید جست بعد
وفات سلطان محمود بجای وی سلطان عثمان خان ثالث پسر مصطفی خان ثانی برادر محمود اول برادر تنگ سلطنت
متمکن شد و این واقعه در سنهٔ یازده صد و شصت و هفت اتفاق افتاد و ولادت وی در سنهٔ یازده صد و دوازده
هجری بوده بعد سلطنت سه سال و اتمام بناء جامع عثمانی که محمود اول نهاده بود در سنهٔ یازده صد و هفده هجری
بجوار رحمت الهی بیاسود و او را عمارات عظیمه دیگر نیز هست و سلطنت بسلطان مصطفی خان ثالث رسید لمحل عظیم
فی اسلام بول تولی سنة الف مائة واحدی وسبعین و برابر روس جنگها رو داده تا آنکه پنجم ذیقعده سنهٔ یکهزار و
یکصد و هشتاد و هفت هجری باجل طبیعی بمرد و بجایش برادر وی سلطان عبد الحمید خان پسر سلطان احمد ثالث
سریر آرای سلطنت گشت ولادت وی در سنهٔ یازده صد و سی و هفت هجری بوده بعد حکومت شانزده
سال بعمر شصت و چهار سال در سنهٔ دوازده صد و سه هجری آنجهانی شد او را در استنبول مدرسه و مسجد ست

[illegible] مصطفی خان نائب در سال مذکور بجای وی نشست ولادت او در سنه [illegible] و صد و هفتاد
[illegible] و هفتاد و هفت ماه بسبب قتل مذاسیر جیش [illegible] نام او و شرح این [illegible] در
[illegible] تفصیل مذکور است گذشت کان مدة تصرفهم فی مصر ثلاث سنین و شهرا و کان خروجهم بعد
[illegible] ۲۹
السلطان سلیمان خان [illegible] مصطفی خان رابع پسر سلطان عبد المجید خان را تخت نشین کردند
[illegible] سلطان سلیم خان [illegible] سلطان محمود را هم بکشتند لیکن بمشورهٔ لشکریان خود [illegible] مقید شد و بجای
وی سلطان محمود خان ثانی [illegible] سلطان عبد المجید [illegible] پادشاه گردانیده شد و لادت محمود [illegible] در سنه
[illegible] و جلوس در سنه [illegible] و هزار و هفتصد و بست و سه هجری و وفات او در سنه یکهزار و
[illegible] هجری بعد [illegible] سال حکمرانی کرد بعد وفات وی پسر وی سلطان عبد المجید خان بجای پدر حاکم
[illegible] ۳۱
[illegible] ولادت وی ۲۳ اپریل سنه ۱۸۲۲ ع است و جلوس او در دوم جولائی سنه ۱۸۳۹ [illegible] اجرای احکام شرع فی الجمله
[illegible] بمصالحت نصاری [illegible] جوازی و سرایری [illegible] از خطیر
[illegible] هجری باجل طبیعی در گذشت بعد فوت [illegible] برادرش
سلطان عبد العزیز [illegible] عیان دولت بسال مذکور بر تخت سلطنت جلوس کرد [illegible] جولائی
[illegible] سلطنت [illegible] دوم است اصلح الله بالهٔ و احسن حاله و مآله [illegible] سلاطین عثمانیه که
[illegible] روم و شام و عراق بوده اند بقدر مناسبت مقام و تفاصیل محاربات و واقعات زمانه
[illegible] تاریخ مبسوطه باید جست [illegible] نزدیکی کتابی در تاریخ احوال ایشان موسوم بمصباح المصادر و ترجمهٔ
القاری تالیف ابراهیم افندی طبیب عسکر [illegible] نصرانی مذهب متعین بلده بیروت مطبوع بمصر سنه دوازده صد و
هفتاد و دو هجری بنظر گذشت بعض ماجریات مرقومهٔ اینجا از آنجاست بالجمله ابتدای سلطنت آل عثمان از سنه شش صد
و نود و نه هجری است و تا امروز باقی است گویند نسب ایشان بعیص بن اسحق پیغمبر علیه السلام میرسد اول سلیمان نام
مردی که جد عثمان خان بود در سنه شش صد و یازده هجری در صحرای ارمینیه اقتداری بهم رسانید و چون چنگیز خان
بمرد در سنه شش صد و بست و یک هجری باعلاء الدین سلجوقی شاه قونیه موافق شده بسپه سالاری رسید بعد
عثمان خان پسر ارطغل خان پسر سلیمان خان کارهای نمایان کرد و بعد فوت سلجوقی بمشورهٔ اهل بلد و اهل عسکر
مملکت او بستاند و دختر او را بعقد خود آورد والله اعلم - **باب دوم** در بیان قرب زمان قیامت بوجود اشراط
صغری در زمانهٔ گذشته و زمانهٔ حال باید دانست مدتی که برای قیام ساعت نهاده اند اکثری از آن گذشته
و آنچه مانده است کمتر و سال هجرت درین عصر بالف و دو صد و نود و سال رسیده و تغیری عظیم در کارخانهٔ اسلام و
اطوار عالم و اوضاع بنی آدم شرقا و غربا و یمینا و شمالا راه یافته چنانکه پارهٔ از آن از باب اول این کتاب دریافت شده
و باقی از ابواب آینده معلوم گردد و شک نیست که شوکت اسلام و صولت مسلمین تا آخر الف هجرت نسبت باین سال
در بلاد عرب هم در مدن عجم بیشتر بود و اما درین تاریخ پس دیر است که سلطنت مسلمانان از اقطار هند بزاویهٔ خمول

رفتند و ملت اسلام عظیم در حمیت ملت اسلامیه بود و هم چنین بدیگر اقطار ارض از غرب و شرق ضعف تام و با جزاء قوت
اسلام خزیده و اگر چه در بلاد هند هم مستقبل حکومت اسلام نشان امید بند لیکن این فرمان روائی نه بر ضوابط اسلام
بنای حکومت شده بلکه بر طریقه قوانین ملوک کاسره و جبابره بجبر و جهاد صلح صلیت و تغییر مردم
آنجا با آنکه برای تمام مسلمانان اند مخالف بیشتر از ملت و منضاد آداب سنت است پس در حقیقت آخریت دین بسمت ادبار
رفت تا بی از هر طرف شروع گردیده و بیداران را سبب عبرت و انابت الی الله گردیده چشم در راه و گوش بر آواز
منادی قیامت کبری و ساعت عظمی بوده اند و دل ماتم زده اسلام را بهزاران حسرت و افسوس فرسوده و کیف که حق
تعالی بفضل خود بیکهزار و دو صد و نود سال بر زبان رسول خود حکایت فرموده که اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة
معرضون و قال تعالی اقتربت الساعة وانشق القمر و فرموده و ما یدریک لعل الساعة تکون قریبا و فرموده فهل ینظرون الا
الساعة ان تاتیهم بغتة فقد جاء اشراطها و احادیث نبویه درین باب خود بیش از حضرت ابو سعید خدری گفته هنا
میان ما آنحضرت صلعم روزی بعد عصر پس نگذاشت هیچ چیز که بود و می ست تا روز قیامت مگر ذکر کرد آنرا در آن مقام خود
تا آنکه چون آفتاب بر سر نخل و اطراف حیطان افتاد فرمود و آگاه شوید که ما ... از دنیا نسبت با آنچه
گذشته ست از آن روزی مگر آنقدر که باقی از این روز است آگاه باشید که ایشان ... تا دام ...
اکرم آنها بر خدا عز و جل اخرجه البغوی و روی نحوه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی من ... ابن ...
سهرندی به شیخ بی صفهانی در مکتوب و بیست و دهم از مجلد ثانی نوشته اند که مدت بقا ... و از
قلیل هم اکثر تلف شده و اقل مانده است و همچنین جمعی از اهل معرفت باخبار و تواریخ قدما و حدیث ... کلام
خدا و رسول از نقل اقوال شان مغنی ست و اگر فرض کنند که اندک از بسیار گذشته ست تا هم حکم بقرب فیه ...
راست و درست ست زیرا که مسافت ازین نقطه تا منتهی کمتر ست از مسافت از مبدء تا منتها و عرب گوید ما ابعد ما هو فات
و ما اقرب ما هو آت و حق تعالی فرماید انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا و در واقع آنچه مانده ست اقل قلیل ست ... گذشته
بسیار و کثیر ست و معلوم هر فرد بشر ست که خلق دنیا برای بقا نیست و دار اقامت نبوده بلکه منزلی از منازل آخرت ست
تا از ینجا زادی برای آنجا بردارند و برای عرض بر خدای عز و جل و لقای او تهیه کنند باین معنی اشارت ست در قوله
سبحانه رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله بزرگی گفته است دنیا را بازی دادیم نان اینجا خوردیم و کار آنجا کردیم
دست بکار دل بیار این معنی دارد از ینجا گفته اند الدنیا مزرعة الآخرة و این اقل قلیل نیز اکنون ایشان بانصرام کرده
و آفتاب بر لب بام گردیده پس بر هر مسلمان فرض ست که قرب اختتام و اتصال ساعت قیام را نصب العین خود گردانیده
باشاعت اشراط ساعت و اذاعت آثار قیامت و روایت احادیث و اخبار وارده درین باب کوشد و بنبه
غفلت از گوش نفسگان برآرد و بخاص و عام مرة بعد اخری تبلیغ این پیغام کند باشد که اندکی از بسیار و یکی
از هزار هوشیار گردد و بعض قلوب بلینت گرایند و از بعض ذنوب منتهی شوند و بخوف و خشیت در آیند و از خواب
تغافل بیدار شده مهلت را قبل و بلت غنیمت شمارند و حسابی از ما کان و ما یکون بردارند چه امر ساعت بس شدید

[illegible] و حق تعالی دران روز میان اولین و آخرین حکم کند
و بتبعیت مومنین بر کافرین قاضی شود و میان مخلصین و منافقین تمییز فرماید و صالحین را از فاسقین جدا گرداند کما قال تعالی
ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود و قال تعالی و امتازوا الیوم ایها المجرمون و قال سنفرغ لکم ایها الثقلان و قال الساعة
و امر و فزع غیر مسمی خوف [illegible] بمشد و لهذا آمدن قیامت را بکسے تخصیص وقت [illegible] نشان داده اند و حجتی او را
تا بدان [illegible] و علم آن متاثر شده چنانکه کتاب و سنت مطهره با صرح وجوه بران دال اند و آنکه در اشاعه گفته
آنحضرت صلعم بدان علم بخشیده باشند و از اخبار از ان نهی فرموده برای تهویل شان و تعظیم امر وی تا اهتمام بشان وے
اکثر باشند از غیر [illegible] اکبر باشند از ما سوا بل او [illegible] پس آیات و احادیث نافی این احتمال ست زیرا که قرآن
کریم ناطق ست که جز خدا هیچکے علم بوقت آن ندارد و قال تعالی انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو و قال ان الله عنده
علم الساعة و قال ان الساعة آتیة اکاد اخفیها و جابر گفته فرمود رسول خدا صلعم پیش از رحلت خود یکماه می پرسید مرا
[illegible] قیامت و نیست علم [illegible] آن مگر نزد خدا عز و جل اخرجه مسلم و [illegible] جبریل علیه السلام و حدیث
[illegible] اعلم من السائل [illegible] چه صراحت [illegible] احتمال [illegible] استبعاد [illegible]
و [illegible] معلوم [illegible] بر موافق اوست بعدم مجاوزت این است بعد الف از پانصد سال مجرد ظن و تخمین ست
[illegible] و اشراط صغری کلا و جملة و نمایش آثار عظمی از کثرت وقوع شرور و فتن و مطابقت آن علامات
وارده در احادیث [illegible] قیامت علی التعیین خارج از حوصله دریافت خلق ست و حق تعالی بمعرفتش متفرد جزوی
[illegible] و نمیداند و نخواهد دانست انبیا و اولیا و ملائکه و اصفیا و تمامی علما در نفس این علم برابر اند آری علامات
قیامت را اهل علم میدانند زیرا که آنحضرت صلعم [illegible] اشراط چه صغری و چه کبری اکثر [illegible] موده و بوقوع شرور و فتن
[illegible] و تصریح خبر داده تا اهل عصر تطبیق آن بحوادث قرن خود کرده تصدیق قیامت نمایند [illegible] دانش آن بلیات را
موافق بیان شارع دریافته از وقوع دران پرهیز باشند و بر اجتناب از منهیات و ائتمار بماموراتش آماده گردند و از ینجا
این امارات منقسم شده اند بسه قسم قسمی ست که آمد و گذشت و ظاهر شد و رفت و آن امارات بعیده ست که درین باب
بذیل فصول چند بیانش بیاید و در وی مواعظ آخرین بقصص اولین ست دوم آنست که نمایان گشته و منقضی نگردید
بلکه همواره روز افزون ست و در ازدیاد و تکامل گوناگون تا آنکه چون بغایت خود رسد کما حقه رنگ عالم دگرگون
شود سوم آنکه امارات قریبه کبیره اند و ساعت متعاقب دست و قیامت در پی او دویده می آید چنانکه سلک جواهر
بگسلد و دانه ها بر پی یکدگر بریزند در اشاعه این هر سه اقسام را در ابواب مستقله ذکر کرده و این ترتیب و غیر سبوق
و اقرب بضبط و انفع برای عوام ست و وارد ست که قیامت سه گونه ست یکے موت بنسبت میت قیامت صغری
ست چنانکه در حدیث آمده من مات فقد قامت قیامته دوم گذشتن یک طبقه مردم که در اعمار متقارب یکدیگر باشند
قیامت وسطی ست عائشه گفت مردی چند از اعراب پیش آنحضرت صلعم آمدند و او را از قیامت پرسیدند
آنحضرت صلعم بسوی خورد ترین ایشان دید و فرمود اگر این زنده ماند دریابد او را پیری تا آنکه قائم شود قیامت

شما اخرجه البخاری و مسلم سوم هلاک شدن مجموع عالم بما فیها قیامت کبری ست و مقصود درینجا بیان اقتراب ساعت
کبری ست بظهور اشراط صغری زیرا که قیامت صغری یعنی وسطی را هر یکی می شناسد قال تعالی یا ایها الناس اتقوا
ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و ترى الناس سکاری
و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید آمدیم بر آنکه درین باب چند فصل ست **فصل اول** اشراط جمع شرط ست بفتح
شین معجمه و شرط علامت و نشان چیزی را میگویند و اشراط ساعت عبارت ازان امور ست که پیش از ظهور مهدی
علیه السلام واقع شوند و قیامت و وقت قیامت را ساعت ازان گویند که آمدن وی مبهم ست و مهدی بن ساعت که
هست وجود او منتظر و محتمل ست **اول و اقدم** اشراط ساعت وجود باجود آنحضرت ست صلعم چنانکه در حدیث
انس رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت صلعم بر انگیخته شده ام من با قیامت همچو این دو انگشت که سبابه و وسطی باشند
اخرجه البخاری و مسلم قتاده رضی الله عنه که یکی از راویان این حدیث ست گفته مراد حضرت آنست که همان مقدار که وسطی بیشتر
از سبابه ست بعثت من پیش از قیامت نیز همان مقدار ست که من اندکی پیشتر آمده ام و قیامت از پس من می آید و گویم
این ست حدیث مستور و بن شداد نزد ترمذی که فرمود آنحضرت صلعم بعثت انا و هذه و نفس ساعت یعنی در ابتدا
کار قیامت اوائل علامات آن چه نفس تحریک ابتدای چیز را گویند چنانکه حضرت ع گویند فرمود
پس پیشی کردم من ساعت را چنانکه پیشی کرد وسطی سبابه را و اشارت کرد بدو انگشت [illegible]
که این بیان آنحضرت ست نه بیان قتاده پس در حکم مرفوع باشد و بعضی گویند مراد اتصال
که دینی و ملتی دیگر در میان آن متخلل نیست چنانکه در میان این دو انگشت اصبعی دیگر نیست و در [illegible]
شارح بخاری گفته که چون آنحضرت این حرف گفت هر دو انگشت برابر شد باز بحالت اصلی طبیعی که [illegible]
عود کرد و انس رضی الله عنه گفت فرمود آنحضرت صلعم که حال این دنیا در نزدیک رسیدن بفنا و هلاک و قرب زمان
قیامت همچو جامه ایست که پاره کرده شد از اول تا آخر آن و باقی مانده معلق بیک رشته که در آخر اوست نزدیک ست
که گسسته شود این رشته رواه البیهقی فی شعب الایمان یعنی دنیا بتمامی فانی گردد و این نیز ناظر ست در آخریت این الف از
الوف عمر دنیا قال علی علیه السلام ع انما الدنیا فناء لیس للدنیا ثبوت ٭ انما الدنیا کبیت ٭ نسجته العنکبوت ٭ مولوی
رفیع الدین دهلوی در رساله حشریه نوشته اند که اول علامت قیامت وجود برکت آمود حضرت خاتم النبیین ع و فات
آنجناب ست صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم زیرا که بوجود آنجناب یکنوع کمال که اشرف کمالات ست یعنی نبوت و رسالت
از عالم منقطع شده و بوفات ایشان علم وحی و خبر آسمانی موقوف گشت و برای ایشان حکم جهاد که خالی کردن روی
زمین از مفسدان ست نازل گشت و این همه شعبه های قیامت کبری ست انتهی در اشاعه در ذکر امارات بعیده
گفته که از انجمله ست موت نبی صلعم و آن از بزرگترین مصیبت هاست در دین و ازینجاست که آنحضرت صلعم فرمود
چون مصاب شود یکی از شما بمصیبتی پس باید که یاد کند مصیبت خود را بمن که آن اعظم مصائب ست رواه ابو یحیا
عن عطا بن ابی رباح و گفت عائشه رضی الله عنها که فرمود آنحضرت صلعم هر که مصاب شود از شما بمصیبتی پس باید که عزا

[illegible] تو در اجل از مصیبت خودش که رسیده است او را پس بدرستیکه مصاب نشود بهیچکی از امت من بعد از
من بمانند مصیبت من رواه الطبرانی فی الاوسط و روایت است از ام سلمه رضی الله عنها که وی ذکر کرد وفات آنحضرت
را و گفت چه مصیبت است آن که نرسید ما را بعد از آن هیچ مصیبتی مگر آنکه سبک شد چون ذکر کردیم مصیبت خود را بمردن
آنحضرت صلعم رواه ابن اسحق و گفت عوف بن مالک رفع کرد آنرا که فرمود آنحضرت صلعم شمار کن شش چیز را پیش از ساعت
موت من و فتح بیت المقدس الحدیث و روایت کرد طبرانی از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما که گفت فرمود رسول خدا صلعم ای ابن عمر
شش خصلت است که شوند هست در میان شما قبض نبی شما الحدیث و نعیم از حذیفه رضی الله عنه در حدیث طویل آورده
که فرمود آنحضرت هیهات هیهات سوگند بکسی که برانگیخت مرا بحق هر آینه خواهید دید آنرا ای حذیفه شش خصلت اول آن
موت من است گفتم انا لله و انا الیه راجعون الحدیث و این اول فتح باب اختلاف است چنانکه گفتند از ما امیری باشد و از شما
امیری و در صحیح است که نیفشاندیم دستهای خود را از خاک قبر رسول خدا صلعم تا آنکه انکار کردیم دلهای خود را انتهی
ابن اسحق گفته بود مردی از اهل مدینه چون می رسید او را مصیبت می آمد او را برادرش و مصافحه میکرد و میگفت ای
بنده خدا صبر کن خدا را و بدان که در رسول خدا است پیروی تو قال الشاعر اصبر لکل مصیبة و تجلد و اعلم بان المرء
غیر مخلد و اصبر کما صبر الکرام و لا تجزع بالیوم تکشف فی غد و اذا اصبت بمصیبة فتذکر بها فاجر مصابک بالنبی محمد
و قال آخر تذکر المصاب بالنبی محمد و قلت لها ان المنایا سبیلنا و من لم یمت فی یومه مات
غدا و چون مدفون شد آنحضرت صلعم آمد فاطمه علیها السلام و گفت چگونه خوش شد نفسهای شما
و دلهای شما ای انداختید بر رسول خدا صلعم خاک در روایتی دیگر آمده که چون فارغ شدند از دفن آنحضرت صلعم بیرون آمد فاطمه علیها السلام
و گفت ای انس دفن کردید رسول خدا را گفت آری فرمود چگونه خوش گشت دلهای شما که خاک انداختید بر آنحضرت
آیا نبود نبی رحمة گفت آری ولیکن نیست رد برای امر خدا پس نشست فاطمه رضی الله عنها و ندبه کرد بر آنحضرت و گفت یا ابتاه
و ارسول الله و انبی الرحمة اکنون وحی نیاید و آمدن جبرئیل منقطع شود بار خدایا ملحق کن جان مرا بجان او و سیر گردان مرا
بنظر بسوی روی او و محروم مگردان مرا از اجر وی و شفاعت وی روز قیامت و در روایتی است که خاک قبر مبارک را
بگرفت و بو کرد و این ابیات بخواند ماذا علی من شم تربة احمد ان لا یشم مدی الزمان غوالیا صبت علی مصائب
لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا و ذکر کرده است ابو العباس قصار در شرح قصیده بردة که چون محقق شد نزد یکی
عمر رضی الله عنه موت آنحضرت صلعم بقول ابی بکر صدیق رضی الله عنه گریست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد ای
رسول خدا البته ناله کرد جزع در فراق تو که بر آن خطبه می خواندی تا آنکه نهادی دست خود بر آن پس ساکن شد
پس مرگ تو سزاوارتر است بناله کردن بر تو چون مفارقت کردی ایشان را پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا
هر آینه رسید فضیلت تو نزد خدا بحدی که گردانید طاعت ترا طاعت خود پس گفت من یطع الرسول فقد اطاع الله
پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا هر آینه بزرگی تو نزد خدا تا آنجاست که برانگیخت ترا آخرین انبیا و ذکر کرد ترا
در اول ایشان و گفت لقد اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح بابی انت و امی یا رسول الله رسید فضیلت

ترجمه خدا تا آنجا که در زخیان دوست دارند که اطاعت تو میکردند و حالانکه آنها در طبقه های دوزخ معذب باشند میگویند
یالیتنا اطعنا الله واطعنا الرسول و باجمله انتقال آنحضرت ازین دار فنا بدار بقا اول علامت قیامت و اعظم مصائب است
در حق امت و تحقیق مرثیه کردند آنحضرت را ابوبکر صدیق و عائشه صدیقه و عمه آنحضرت صفیه و ابوسفیان بن ابی الحارث
بن عبد المطلب و حسان بن ثابت رضی الله عنهم و غیر ایشان ابوسفیان گفته ؎ ارقت فبت بحی لا یزول ۔ بطی
المصیبة فیه طول ۔ واسعدنی البکاء وذاک فیما ۔ اصیب المسلمون به قلیل ۔ لقد عظمت مصیبتنا وجلت ۔ عشیة قیل قد
قبض الرسول ۔ واضحت ارضنا مما حواها ۔ تکاد بنا جوانبها تمیل ۔ فقدنا الوحی والتنزیل فینا ۔ یروح به ویغدو جبرئیل
وذاک احق ما سالت علیه ۔ نفوس الناس لو کانت تسیل ۔ نبی کان یجلو الشک عنا ۔ بما یوحی الیه وما یقول ۔ ویهدینا
فلا نخشی ضلالا ۔ علینا والرسول لنا دلیل ۔ افاطم ان جزعت فذاک عذر ۔ وان لم تجزعی فذاک السبیل ۔ فقبر یک
سید کل قبر ۔ وفیه سید الناس الرسول و گفت حسان ؎ کنت السواد لناظری ۔ فعمی علیک الناظر ۔ من شاء
بعدک فلیمت ۔ فعلیک کنت احاذر ۔ و تفصیل مراثی و دیگر وقائع ۔ ولادت و وفات و مرض و غسل و تکفین و نماز و
غیره بر آنحضرت صلعم را محل دیگر است و در مبسوطات مذکور و قدر [illegible] ثابت بالسنة فی ایام السنه
مسطور این ابیات هم از آنجاست والله الموفق **فصل دوم** [illegible] امیر المؤمنین عثمان
بن عفان رضی الله عنه و آنحضرت صلعم در چند حدیث از آن خبر داده ثوبان گفته فرمود رسول [illegible]
مگر امرا و ملوک گمراه کننده را و چون نهاده شود شمشیر در امت من برداشته نشود تا
ابوداود و این اشارت ست بفتنه قتل عثمان که اول فتنه اسلام ست و همیشه ماند در ملوک اسلام و سیوطی [illegible]
و بماند تا قیامت و عوف بن مالک اشجعی گفته فرمود رسول خدا صلعم شمار کن شش چیز را پیش از قیامت یکی [illegible]
دیگر فتح بیت المقدس سوم کثرت موت و وبا چهارم کثرت مال تا آنکه یکی را صد اشرفی دهند و وی ناخوش باشد
پنجم فتنه که باقی نماند هیچ خانه از عرب مگر که در آید در آن ششم صلح میان شما و بنی اصفر و ایشان غدر کنند و با هفتاد
نشان برای جنگ شما بیایند زیر هر نشان دوازده هزار کس باشند اخرجه البخاری گوییم وفات آنحضرت صلعم معلوم ست
و فتح بیت المقدس بعهد عمر بن خطاب شده و وبا در ملک شام افتاده تا آنکه در سه روز هفتاد هزار کس لقمه دهان
اجل شدند و کثرت مال بزمانه عثمان و عمر بن عبد العزیز بوده و هم در عهد مهدی منتظر شود و مراد بفتنه عرب فتنه قتل
عثمان رضی الله عنه ست صلح و حرب با روم قریب قیامت شود عبد الله بن الزبیر رضی الله عنه گفته که گشت آنحضرت صلعم روز فتح مکه مردی را از
قریش بطریق صبر باز فرمود که کشته نشود هیچ قریشی بعد ازین روز بطور صبر مگر مردی که کشت عثمان بن عفان را پس بکشید او را پس اگر کشید
کشته شوید همچو کشته شدن زنان رواه البزار والطبرانی و مرویست از ابوهریره رضی الله عنه که وی گفت در حالیکه عثمان محصور بود شنیدم
رسول خدا را میگفت قریب ست که باشد فتنه و اختلاف گفتیم پس چه میفرمائی ما را ای رسول خدا فرمود بر تمامت لزوم امیر و اصحاب او و اشارت کرد
بسوی عثمان رواه الحاکم وصححه والبیهقی و گفت عائشه که بخواند آنحضرت عثمان را و سرگوشی کردن گرفت با وی گونه عثمان متغیر میگردید
پس روزیکه شد یوم الدار گفتیم ایا قتال کنیم گفت عثمان نه بدرستیکه آنحضرت صلعم عهد کرده ست بسوی من بامری

[illegible] ابن ماجه و [illegible] و صححه [illegible] و ابو نعیم و روایت ست از عبد الله بن حوالہ کہ فرمود آنحضرت صلعم
[illegible] بر مردی متحجر بجا و بیعت میگیرد مردم را از اہل جنت پس ہجوم آوردم و وی متحجر بود بر در حجرہ بیعت می گرفت
[illegible] الحاکم و صححه و گفت کعب بن مرۃ رضی اللہ عنہ شنیدم آنحضرت را صلعم ذکر کرد فتنہ را و نزدیک گردانید آنرا
[illegible] گفت مردی مقنع و جامہ [illegible] کس آنرا بر ہدایت [illegible] خاستم بسوی وی پس ناگاہ وی عثمان ست
رضی اللہ عنہ و مروی ست از عائشہ کہ گفت [illegible] رسول خدا صلعم مر عثمان را کہ بدرستی کہ خدا پوشانیدہ [illegible]
[illegible] ترا خلافت [illegible] پس اگر ارادہ کنند ترا منافقان بر خلع آن پس خلع مکن آنرا و گفت انس رضی اللہ عنہ
[illegible] رسول خدا صلعم ای عثمان بدرستی کہ نزدیک ست کہ والی شوی تو خلافت را بعد از من [illegible] قریب ست کہ ارادہ کنند
[illegible] خلع وی پس مگذار و خلع مکن خلافت را و روزہ دار آنروز و افطار کن نزد من رواہ ابن عدی و ابن عساکر
و مروی ست از حذیفہ رضی اللہ عنہ کہ گفت اول فتن قتل عثمان ست و آخر فتن خروج دابہ و زیادہ کرد ابن عساکر در
[illegible] و سوگند بکسے کہ جان من بدست اوست نیست ہیچ مردی کہ در دل او مثقال [illegible] قتل عثمان ست
[illegible] را اگر دریابد او را اگر ندریابد [illegible] در قبر [illegible] و نعوذ باللہ سنہ ابن سیب کہ از کبار تابعین
[illegible] بعد از فتنہ در اسلام نبود یعنی قتل عثمان باقی نماند دران احدی از اصحاب بدر
[illegible] واقع شد فتنہ [illegible] باقی نماند دران ہیچکے از اصحاب حدیبیہ باز واقع شد فتنہ سوم و مرتفع نشد و در مردم
[illegible] و در مجمع البحار گفتہ این فتنہ حجاج بن یوسف ست در حرب عبد اللہ بن الزبیر در سنہ
[illegible] گفتہ اند خروج [illegible] بن حمزہ خارجی ست بزمانہ مروان بن الحکم و قیل فتنہ ازارقہ ست و راجح آنست کہ
اول فتنہ قتل عثمان و دوم فتنہ وقعہ حرہ [illegible] و ابن عمر گفتہ فرمود رسول خدا صلعم چون راہ رود امت من خرامان
بہ تکبر و خدمت کنند ایشانرا ملوک فارس و روم مسلط گرداند خدا بدان امت را بر خیار ایشان اخرجہ الترمذی و استغرب
و این خبر بعد فتح روم و فرس واقع شد و مراد بتسلط اشرار بر خیار تسلط قتلہ عثمان ست بر وی رضی اللہ عنہ و غلبہ
بنی امیہ بر بنی ہاشم **سبب قتل وی رضی اللہ عنہ** باختصار این ست کہ بعض امور را بر وی انتقاد کردند
از انجملہ این ست کہ وی محمد بن ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہما را والی مصر ساخت و چون محمد روانہ شد در بعض طریق غلام
عثمان را بر ناقہ دید کہ متوجہ مصر ست پس او را گرفتار کردہ آوردند و خبر پرسیدند وی ہیچ خبر نداد ناچار تفتیش وی
نمودند با وی کتابی دیدند کہ بسوی عامل مصر نوشتہ شدہ بود و دران او را امر کردہ بود بقتل محمد مذکور پس محمد بمدینہ
برگشت و چہار ہزار اوباش مصر و تمیم و غیرہا نزد وی فراہم شدند ابن عدی رئیس ایشان بود چون از عثمان رضی اللہ
عنہ پرسیدند لاعلمی خود از حال کتاب و غلام مذکور ظاہر کرد گفتند این کار مروان ست و خط او را نیز شناختند و
عثمان را گفتند کہ مروان را بما حوالہ کن وی نداد گفتند پس خود را معزول کن اینہم نکرد بسبب حدیثی کہ سابق مذکور شد و
در ہنگامہ ہجوم ایشان بر مدینہ عثمان رضی اللہ عنہ برای نماز بیرون می آمد و ایشان تا یکماہ در پس وی نماز میکردند
چون در جمعہ آخر بیرون آمد آنقدر سنگریزہ ہا بر وی زدند کہ از منبر بیفتاد و با ایشان نماز کردن نتوانست پس آنروز

[illegible] روز ماند و چون [illegible] اکثر [illegible] علیه السلام می نمود و نماز عید هم وی رضی الله
عنه ایشان بگذارد بعد [illegible] روز [illegible] این هر دو قول [illegible]
[illegible] آمده روز بروی در حصار تشدید کرد [illegible] نماز
[illegible] انصاریان بر دروازهٔ او آمده گفتند ای امیر المومنین اگر خواهی انصار خدا باشیم [illegible]
هیچ حاجت نیست بدرستیکه آنحضرت صلعم با من عهد کرده ست و من بران صابرم پسر علی علیه السلام با جماعتی
هاشم با راذهٔ نصرت در رسید عثمان گفت هر که مرا عهدی بذمهٔ او باشد از قتال باز ماند پس علی مرتضی دستار خود در
خانه بینداخت و گفت ذلک لیعلم انی لم اخنه بالغیب وان الله لا یهدی کید الخائنین و هم چنین چون عبد الله بن سلام نزد وی
پرسید چرا آمدی گفت برای نصرت تو فرمود بیرون رو و مردم را از من دور کن بیرون رفتن بودن تو بهتر ست مرا
از درون بودن عبد الله بن سلام از نزد وی بیرون آمد و گفت ایها الناس نام من در جاهلیت فلان بود و چون [illegible]
صلعم نام عبد الله نهاد و در من چند آیت کتاب الله نازل شده شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله فآمن و استکبرتم و قل کفی
بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب بدرستی که خدایتعالی را تیغی ست در میان کرده شده از شما و فرشتگان همسایه
شما بوده اند درین شهر شما که در وی بنی شما فرود آمده پس بترسید از خدا در حق این مرد [illegible] او را پس سوگند بخدا
که اگر بکشید شما او را برانید همسایه های خود را که فرشتگان اند و هر آینه [illegible] تیغ خدا که [illegible]
نشود تا روز قیامت گفتند این یهودی را بکشید و عثمان را نیز بکشید آخر [illegible]
آب شیرین از وی رضی الله عنه منع کردند علی علیه السلام بوادی ینبع [illegible] حسن و حسین و عبد الله بن جعفر علیهم السلام را
با جوانان بنی هاشم با سه مشک آب فرستادند بلوائیان حائل شدند ایشان بر آنها حمله آوردند تا آنکه امام حسن و حسین علیهما
السلام زخمی شدند و خون بر روی مبارک ایشان روان شد اما آب را تا عثمان رسانیدند بعده چون اینحال
دیدند دروازه را گذاشته از پس پشت خانه نقب زدند درون خانه غلامان بسیار از آن عثمان بودند [illegible]
که بلوائیان را منع کنند عثمان فرمود هر که سیف خود بمیان کند آزاد ست و ایشان را از مدافعه منع کرد و منجملهٔ کسانیکه
در خانه در آمدند یکی محمد بن ابی بکر بود پس عثمان رضی الله عنه او را بعض مناقب اسلام خود بیاد داد و گفت سوگند
میدهم ترا بخدا که آیا نمیدانی چنان و چنین از حال من و محمد بجواب سخنی همی میگفت آری میدانم پسر گفت اگر میدانی
ابو بکر این جامهٔ ترا از من هرگز نه بدر می نمود او را پس بیرون رفت محمد و در آمد جماعتی دیگر و شهید کرد او را رضی
الله عنه و این واقعه در اوسط ایام تشریق روداد در حالیکه مصحف پیش وی نهاده بود در سنهٔ سی و پنج از هجرت
در عمر هشتاد و هشت و کم و زیاده ازین نیز گفته اند و در شب روز قتل خود آنحضرت صلعم را بخواب دید که میفرماید ای عثمان
افطار کن نزد ما پس صبح روزه دار برخاست و کشته شد و وی صائم بود ابن منیع در مسند خود از طریق نعمان
بن بشیر از نائله بنت الفرافصه زن عثمان رضی الله عنه روایت کرده که گفت چون محصور شد عثمان روزه دار شد

[illegible] بخواب [illegible] رفت سحر شد گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
چه گفت بنوش ای عثمان پس نوشیدم تا آنکه سیراب شدم پستر گفت باز کن باز
بهاجر بن حبیب که فرستاد عثمان رضی الله عنه کسی را نزد عبد الله بن سلام و می محصور
شده را بدرستی که آنحضرت صلعم اشراف کرد ازین سوراخ امشب و گفت ای عثمان محاصره
کرده شده نوشیدم الان و می یابم بر آن بر جگر خود و پستر فرمود اگر خواهی دعا کنم خدا را پس
باز گشتی نزد ما پس اختیار کردم افطار را نزد آنحضرت صلعم پس کشته شد همان روز
و جلال الدین سیوطی در تنویر و ابن باطاس در مزیل الشبهات از عبد الله بن سلام
پس گفت [illegible] دیدم رسول خدا صلعم درین خوخه که میفرماید آیا محاصره
شده [illegible] را گفتم آری پس آورد بخت دلوی که در وی آب بود و نوشیدم از آن چندانکه
یابم سردی آن در میان هر دو پستان و میان هر دو دوش خود و فرمود اگر خواهی
و اگر خواهی افطار کنی نزد ما پس اختیار کردم انکه افطار [illegible] عثمان
[illegible] عدی بن حاتم رضی الله عنه [illegible] و می [illegible] کشته شد عثمان [illegible]
بشارت باد ای ابن عفان بر رب غیر غضبان شاد شو ای ابن عفان بغفران و رضوان پس التفات
کردم و هیچ [illegible] ندیدم رواه ابو نعیم گفت زر بن حبیش دفن کردیم عثمان را هنگام شب پس فرو گرفت ما را [illegible]
از پس [illegible] ما [illegible] تا آنکه نزدیک رسیدیم که برگردیم پس ندا کرد منادی نیست ترس بر شما ثابت باشید آمده
ایم [illegible] پس بود زر که میگفت والله که این ملائکه بودند اخرجه الطبرانی و ابو نعیم و هم ابو نعیم از عروه
روایت کرد که مدت کرد عثمان در حش کوکب که نام موضعی ست بمدینه سه روز دفن نمیکردند او را تا آنکه
آواز داد هاتف دفن کنید و نماز مگزارید بر وی که خدا تعالی نماز کرد بر وی و آنانکه خروج کردند بر وی عبد الرحمن
بن عدیس بلوی و کنانه بن بشر رئیس خوارج بودند و غیر ایشان که باهل مصر آمدند و خلقی از اوباش مردم بر وی فراهم
آمدند و عبد الرحمن مذکور و اصحاب او بعد یکسال یا ازین واقعه بجبل لبنان کشته شدند و در حدیث آمده که آنحضرت
فرمود صلعم بیرون آیند مردم که بیرون روند ازین چنانکه بیرون میرود تیر از رمیه کشته شوند در جبل لبنان
رواه البیهقی و ابو نعیم و اورده السیوطی فی الخصائص الکبری و هم ابو نعیم از عثمان بن مره عن امه روایت کرده
که گفت مادر وی شنیدم جن را که نوحه میکردند بر عثمان بالای مسجد رسول خدا صلعم تا سه شب پس از آنچه بگفتند
شب سنگریزه زدن وی این ست ع اذ یرمون بالصخر الصلاب ثم جاؤا بکرة ینعون صقرا کالشهاب ینتهم
فی الحی والمجلس فکاک الرقاب و بود علی علیه السلام هنگام قتل وی در زمینی که مراد ما بود و چون خبر قتل وی آنجا
شنید از شدت سماعتش دهشت کرد و از آنجا آمده امام حسن علیه السلام را طمانچه زد و در سینه حسین علیه السلام هم دستی
زد و عبد الله بن جعفر و ابن الزبیر را سخت گفت و فرمود آیا کشته شود عثمان و شما زنده باشید پس اعتذار کردند

[illegible] عثمان رضی الله عنه از سوراخی نظر کرد و علی علیه السلام را گفت ای ابو الحسن
[illegible] ارزق کرد گفت صبر کن یعنی یا ابا عبد الله بپس بخدا خاطب نشدم از رسول خدا صلعم میگفت
[illegible] یا ابا عبد الله بپس بخدا [illegible] آنحضرت ثابت باشی [illegible] دوستی که نیست بر تو
[illegible] بخدا که تو کشته شوی و من هم کشته شوم با تو یعنی [illegible] و [illegible] شوی [illegible]
[illegible] که وی طلب شهادت کرد جماعتی را از صحابه که از ایشان [illegible] علی و طلحه و زبیر بر سینکه وی [illegible]
از آنحضرت صلعم چند بار پس گواهی دادند ایشان را خروج کنندگان بر وی و گفتند که اینها راست گفته اند و [illegible]
[illegible] عثمان گفت وای بر شما چگونه تغییر کند کسی که حال وی این باشد پس ذکر کرد اینها در حق غیر وی نیز همچنین
خواهند گفت و همچنان شد که وی گفته بود زیرا که گفتند آنها در حق علی علیه السلام وقتیکه خارج شدند بر وی خوارج
استشهاد کرد وی علیه السلام صحابه را در خصوصیات خود و گواهی دادند او برای وی پس گفتند آری ایشان راست میگویند
ولیکن تو تغییر کردی در اصابه گفته حصروه فی داره و اجتمع جماعة یحمونه منهم فکان بینهم عن القتال الی ان تسوروا علیه
من دار الی دار فدخلوا علیه فقتلوه فعظم ذلک علی اهل الخیر من الصحابة وغیرهم و انفتح باب الفتنة فکان ما کان و بالله المستعان
انتهی در جذب القلوب الی دیار المحبوب در ذکر قبر وی رضی الله عنه نوشته که ابن شبه نقل میکند که چون خواستند
که عثمان بن عفان را در حجره آنحضرت صلی الله علیه وسلم دفن کنند داود از عائشه نیز در زمان حیات خود ضمیمه رخصت
گرفته بود مصریان ازین سخن ابا آوردند و نگذاشتند که او را در آنجا دفن کنند بلکه از نماز گزاردن بر وی و دفن
کردن نیز مانع آمدند ام حبیبه بنت ابی سفیان که از امهات المومنین بود بر در مسجد آمده ایستاد و گفت والله بگذارید مرا
که این مرد را دفن کنم والا بیرون آیم و کشف ستر رسول الله صلعم بکنم بعد از آن از منع دفن او باز آمدند در شبانگاه
آنروز که او را قتل کرده بودند جبیر بن مطعم و حکیم بن حزام و عبد الله بن الزبیر و بعضی دیگر از اصحاب آمدند و او را از
آنجا که افتاده بود برداشته بقیع بردند و از دفن او در اینجا نیز جماعه از ایشان مانع آمدند تا در حش کوکب که بستانی
بود در شرقی بقیع و تعلق بابان بن عثمان داشت بردند و جبیر بن مطعم و جماعه دیگر با وی نماز گذاردند و در آن حش
قبری حفر کردند و او را در وی نهادند و داری را بر بالای آن افگندند و مدفن او را بآن پوشیدند و برگشتند
این حش کوکب موضعی بود خارج بقیع که مردم از دفن موتی در وی کراهت میداشتند آورده اند که روزی عثمان
رضی الله عنه در آنجا استاده بود و میگفت باشد که مردی صالح هلاک گردد و اینجا مدفون شود بدانجهت مانوس
مردم شود و اول کسی که در آن زمین مدفون گشت عثمان بود رضی الله عنه بعد از وی مروان در وقتیکه از جانب معاویه
عامل مدینه شد آن موضع را داخل بقیع گردانید و سنگی را که رسول الله صلعم بر سر قبر عثمان بن مظعون علامت گذاشته بود
تا مردم نزد حوالی آن مقبره سازند و فرموده بود لاجعلنک للمتقین اماما برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد و امر کرد
تا مردم را گرد مقبره وی دفن کنند انتهی درینوقت این قبر در بقیع واقع است و بالای آن گنبدی ساخته اند اما در
وقعه محمد بن عبد الوهاب چون جنابذ بقیع را با خاک برابر کردند صحت تعیین موضع قبر هیچکس از اهل بقیع باقی نماند

[illegible] احبا رسولی خارج از ارض بقیع نیست یفعل الله بایشان و بکم ما یرید **فصل سوم** و از انجمله ست قصه
[illegible] و طلحه رضی الله عنهما گفته اند فرمود آنحضرت صلعم زبیر را آیا دوست میداری علی را آگاه باش سرانجام ست که خروج
کنی و مقاتله کنی با وی و تو او را ظالمی اخرجه الحاکم و روایت ست از عایشه که گفت ورا رسول خدا صلعم چگونه باشد یکی
از شما ای زنان وقتیکه آواز کنند بر او سگان حواب رواه احمد و الحاکم و فرمود آنحضرت صلعم زنان خود را کدام یک از شما ست
صاحب شتر بسیار سوی [illegible] خروج کند تا آنکه آواز کنند او را سگان حواب کشته شوند از جانب راست و چپ او کشتگان بسیار
و نجات یابد بعد از آنکه نزدیک بود یعنی بهلاک اخرجه ابن ابی شیبه و البزار بسند رجاله ثقات عن ابن عباس و الحاکم من حدیث
قیس بن ابی حازم کمال الدین دمیری در حیوة الحیوان گفته که گفت ابن وحیه عجب ست از ابن العربی که چگونه انکار کرد این
حدیث را در کتاب العواصم و القواصم و ذکر کرد که یافته نمیشود آنرا اصلی حالانکه این حدیث اشهر از فلق صبح ست و گفت
ابن وحیه که فرمود آنحضرت صلعم علی را قریب ست که باشد میان تو و عایشه امری گفت علی پس من زیان کار باشم او را ای
رسول خدا صلعم فرمود نه ولکن اگر چنین باشد باز گردان او را بسوی مامن او رواه احمد و الطبرانی و روایت کرد نعیم بن حماد
در فتن بسند صحیح از طاوس که فرمود رسول خدا صلعم زنان خود را کدام یک از شما آواز کند [illegible] پس خندید عایشه بطور
تعجب فرمود هین نباشی تو ای حمیرا و روایت ست از ام سلمه رضی الله عنها که ذکر کرد آنحضرت صلعم خروج بعض امهات المومنین
را پس خندید عایشه پس فرمود آنحضرت هین ای حمیرا نباشی تو بهتر التفات کرد بسوی علی و گفت اگر والی شوی
چیزی را از امر وی پس نرمی کن با وی رواه الحاکم و صححه و البیهقی و گفت حذیفه رضی الله عنه اگر حدیث کنم شما را که بعض
امهات المومنین غزا کنند شما را در لشکری و بزنند شما را بسیف راست گو نگوئید مرا گفتند سبحان الله کدام کس تصدیق
کند این را گفت حذیفه آمد شما را حمیرا در لشکری میراند دلگیر خران را رواه الحاکم و صححه و البیهقی و گفت خبر داد با این حذیفه
و مرد پیش از مسیر عایشه رضی الله عنها اما **سبب وقعه جمل** پس حافظ ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح بخاری
گفته که جمع کرده ست عمر بن شبه در کتاب اخبار البصره قصه جمل را مطول و مفصل و ما این جا تلخیص وی میکنیم و آنچه
بسند صحیح یا حسن آورده بران اقتصار مینمائیم انتهی و حاصل این مقتصر بر وجه اختصار در اینجا این ست که چون قتل عثمان
رضی الله عنه را روز فرو شد علی بن ابی طالب علیه السلام با سفیان ثقفی درون مسجد آمد دید که جماعتی بر طلحه فراهم
آمده ست ابو جهم بن حذیفه بیرون آمد گفت ای علی آیا نمی بینی علی هیچ نگفت و بخانه خود در آمد ثرید پیش وی آوردند
بخورد و پستر گفت کشته شود پسر عم من و غلبه کرده شود بر ملک و این گفته بیرون آمد مردم او را در بازار مدینه پیش
آمدند و گفتند که بگشا دست خود بیعت کنیم ترا فرمود تا آنکه مشوره کنند مردم بعضی از ایشان گفتند که اگر مردمان
بعد قتل عثمان با مصار خود برگردند و بعدی قائم نشود از اختلاف و فساد هست امن نگردد پس اشتر دست وی را
بگرفت و بیعت کردند و رفت وی کرم الله وجهه بسوی بیت المال و کشاد آنرا مردمان چون این خبر شنیدند طلحه
را بگذاشتند و او را و غیر او را با وی برابر نگرفتند بعده کسی را بسوی طلحه و زبیر فرستاد آن هر دو نیز بیعت
کردند و باز از بیعت و خذلان عثمان نادم شده طالب قتل قتله عثمان شدند حضرت امیر هیچ جواب ندادند زیرا که قاتل

[illegible] انتظار [illegible] عثمان بسوی خود [illegible] از ایشان [illegible] گرفته و [illegible]
[illegible] با عایشه [illegible] عثمان [illegible] عامل علی عثمان بود بر صنعا و [illegible]
[illegible] برای حج قدوم آورد و این هر دو را اعانت کرد بچهار صد [illegible]
[illegible] و برای عایشه شتری خرید کرد به هشتاد دینار که آنرا عسکر میگفتند و بود علی علیه السلام [illegible]
[illegible] میدانید که کدام کس مبتلا شدم باطوع مردم در مردم عایشه و با عقل و آدبی مردم طلحه و با شدت مردم زبیر و با [illegible]
[illegible] پس متوجه شدند بسوی بصره و فرود آمدند بر بعض آبهای بنی عامر و آواز کردند اینجا سگان پس گفت
عایشه کدام آب ستاین گفتند حواب بفتح حاء و سکون واو و بعد واو همزه پستر موحده بر وزن کوکب در قاموس گفته
موضعی است در بصره و در معجم گفته نهریست نزدیک بصره گفت عایشه گمان نمیکنم خود را مگر رجوع کننده زبیر گفت پیش
رو تا مسلمانان ترا ببینند و حق تعالی باصلاح ذات البین کند گفت گمان نمیکنم خود را مگر برگردنده شنیدم رسول خدا صلعم
میگفت کیف باحدکن اذا نبحتها کلاب حواب واه احمد و ابو یعلی و البزار و الحاکم و البیهقی و ابو نعیم عن قیس پس قدوم آوردند در
بصره و تعجب کردند مردم و پرسیدند ایشانرا از سبب مسیر ایشان گفتند که ما بیرون آمده ایم خشمناک برای عثمان و
توبه کنان از آنچه کرده اند از خذلان وی و ابن الاحنف را که عامل علی علیه السلام بود بر بصره گرفتار کردند و ازین
جانب حضرت امیر علیه السلام باستماع این خبر از مدینه منوره با نه صد سوار بذی قار منزل کرد و شنید که
اهل بصره با طلحه و زبیر فراهم شده اند این معنی بر اصحاب وی کرم الله وجهه گران آمد فرمود سوگند بکسی که نیست خدا
جز او هر آینه ما غالب شویم بر اهل بصره و بکشیم طلحه و زبیر را و فرستاد بسر خود امام حسن و عمار را بسوی اهل کوفه بطلب و پس
این هر دو در مسجد آمده بر منبر بر آمدند امام حسن بالای منبر رفت و عمار در اسفل وی بایستاد و سخن کرد و گفت که
امیر المومنین ما را نزد شما فرستاده است بطلب وی زیرا که ما در مایعنی عایشه بسوی بصره رفته و ما میگوییم که وی زوجه پیغمبر
شماست در دنیا و آخرت ولیکن خدایتعالی ما را مبتلا کرده تا بداند که اطاعت او میکنیم یا اطاعت عایشه و گفت حسن
که امیر المومنین میگوید که من یاد میدهانم خدا را بمردی که خدا را حق دانسته که بیاید و مدد کند پس اگر مظلوم باشم اعانت
من کند و اگر ظالم باشم از من عوض گیرد و والله که طلحه و زبیر اول کسانی اند که با من بیعت کردند پستر بشکستند من
نگزیدم مال را و نه تبدیل کردم حکم را پس بیرون آمدند بسوی وی کرم الله وجهه دوازده هزار مرد و چون رسیدند
برخاست قیس بن سعد بن عباده و ابن الکوی و گفتند خبر ده ما را مسیر خود که آیا این وصیت است که کرد ترا رسول خدا
صلعم یا رای است که تو خود دیده گفت اما والله چون من اول کسی ام که تصدیق کرد رسول خدا را صلعم نباشم اول
کسی که دروغ بست بر وی علیه الصلوة والسلام والله که نیست عهدی از آنحضرت بسوی من ولکن بمرد آنحضرت
ناگاه و نه کشته شد بلکه مکث کرد در مرض خود چند روز و شب موذن می آمد و او را خبر نماز میکرد پس میفرمود
امر کنید ابابکر را که نماز بگذارد با مردم و گذشت مرا آنحضرت و وی سه مرتبه مرا و نبودم غائب و اگر عهد میکرد
چیزی بمن قائم میشدم بدان تا آنکه زنی از زنان وی صلعم معارضه کرد با وی درین باب و گفت که ابابکر مردی نر

[illegible] بالیستد بجای تو نشستند اند مردم را عمر را امر کن که نماز گذارد با مردم فرمود شما اهل مدائن ضواحب بیعت کنید
[illegible] که آنحضرت صلعم انتقال کرد نظر کردیم که آنحضرت ابوبکر را والی امر دین ما کرده پس کار دنیای خود هم بدو سپردیم
بیعت کردم با وی در دیگر مسلمانان و فانمودم بیعت او را پستر بیعت کردم عمر را و وفا نمودم پستر بیعت کردم عثمان
را و وفا نمودم آنرا بعده و با وی کردند مردم بروی و کشتند او را و من بر کران بودم از آنها پستر والی ساختند مرا
و اگر نمی بود خوف بر دین نمی [illegible] پستر بیعت مدان کسیکه نیست سابقه او همچو سابقه من و نه قرابت او همچو قرابت من
[illegible] مراد معاویه ست رضی الله عنه گفتند راست گفتی خبر ده ما را از قتال خود با این هر دو صاحب خود
[illegible] و صاحب خود و در دین و سابقه و هجرت یعنی طلحه و زبیر فرمود این هر دو بیعت کردند مرا در مدینه
خلع کردند مرا در بصره پس اگر مردی از آنها که بیعت کردند با بکر را خلع کند بجنگیم با او و اگر مردی از آنها که بیعت کردند
عمر را خلع کند مقاتله کنیم او را پستر دعوت کرد ایشان را سه روز تا آنکه چون شد روز سوم در آمدند بروی حسن
حسین و عبد الله بن جعفر رضی الله عنهم و گفتند بسیار کردند در ساز خم را زیرا که [illegible] و لشکر متفرق بودند
پس ترسیدند که مبادا ایشان صلح بر قتل ما کنند لهذا [illegible] کرد کالف هر دو لشکر و [illegible] دهی
اعلان [illegible] بعده تیر باران کردند و غلامان و نادانان پیرو ایشان شدند حضرت علی علیه السلام [illegible]
کرد و [illegible] فرمود اگر غالب شوید بر قوم پس نجوئید پشت دهنده را و نه حمله کنید بر زخمی و بگیرید آنچه در مقتل بیابید و آنچه
جنگ است [illegible] و شانه ست آواز داد علی کرم الله وجهه زبیر را و گفت بیا ترا امان ست و تخلیه کرد با وی و گفت
سوگند میدهم ترا بخدا آیا شنیده رسول خدا را صلعم میگفت که البته مقاتله کنی تو او را و تو ظالمی برای او پستر نصرت داده شود
او را بر تو گفت زبیر یاد دادی مرا چیزیکه فراموش کنانیده بود روزگار را جرم مقاتله نکنم ترا پس گفت پسرش نیامدی
تو برای قتال بلکه برای صلح آزاد کن غلام خود را و باز ایست پس آزاد کرد غلام را و توقف نمود و لیکن چون دید که
هنگامه کارزار گرم شده ست و از صلح ناامید گشته از هر دو لشکر بیرون رفت و غالب شدند اصحاب امیر المؤمنین علی علیه
السلام و رسید شمار کشتگان بسیزده هزار و کشته شد طلحه رضی الله عنه حاکم از ثور بن مجزاة روایت کرده که گفت
گذشتم بطلحه و زبیر در آخر رمق او پس گفت مرا از کدام کسانی گفتم از اصحاب علی گفت بگشا دست خود بیعت کنم
ترا پس دراز کردم دست خود و بیعت نمود مرا و روان شد هر دو چشم او پس آمدم علی علیه السلام را و خبر دادم از حالش
فرمود الله اکبر صدق رسول الله صلعم با کرد خدای تعالی از بیکه داخل شود طلحه جنت را مگر آنکه بیعت من در گلوی وی
باشد پستر جمع کرد مردم را و بیعت گرفت از ایشان و رفت عبد الله بن یزید بن رقاء خزاعی نزد عایشه و وی در
هودج بود و گفت ای ام المؤمنین آیا میدانی که من آمده بودم نزد تو وقت کشته شدن عثمان و گفته بودم چه حکم
میکنی مرا پس گفتی که لازم گیر علی را پس خاموش ماند عایشه رضی الله عنها گفت پاشنه زنید شتر را پس عقر
کردند او را و فرود آمد ابو بکر برادر او و مردی دیگر و نهادند هودج را روبروی وی علی علیه السلام پس حکم کرد بدر آمدن
در خانه و سرزنش و توبیخ نکرد او را و باز گردانید او را با کرام تمام بسوی مدینه نبی علیه السلام و هر گاه که زبیر پشت

داد [illegible] دربی او رفت بحشت و آورد سیف را پیش رسول خدا پس گرفت آنرا و دید و گفت سوگند بخدا که لبیا
[illegible] بحشاد آنرا [illegible] رسول الله صلعم [illegible] پس [illegible] کرد در
[illegible] گفت [illegible] که من قاتل پدرم خود بکشی تو این صفیه را و فخر کنی بگیر جای خود را از آتش [illegible]
رسول خدا صلعم علیه الصلوة والسلام شنیدم آنحضرت را میفرمود قاتل ابن صفیه در دوزخ است [illegible]
گفت علی در جاهلیت [illegible] نگرفته ام [illegible] شما را ولکن ترسیدم بروی سفها را بر دو مال خود بگیرم امید دارم که [illegible]
[illegible] باشیم که حق تعالی در حق ایشان فرموده و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین
بعد [illegible] عباس را امیر مدینه کرده خودش بکوفه برگشت عروه گفته عایشه را گفتم کدام کس دوست تر بود رسول خدا
صلعم گفت علی بن ابی طالب گفتم چیست سبب خوج تو بروی گفت چرا نبرلی گرفت پدر تو مادر ترا گفتم این خود تقدیر خدا است
گفت اینهم تقدیر خدا است و ذکر کرده شد عایشه را یکبار در جمل گفت مردم روز جمل میگویند گفتند آری گفت من دوست
داشتم که می نشستم چنانکه نشست غیر من که این حجاب است بسوی من از ینکه می زائیدم از رسول خدا صلعم ده کس همه
ایشان مانند عبد الرحمن بن الحارث بن هشام می بودند و گفت ابو بکره شنیدم آنحضرت را میفرمود خروج کند قومی از
شوند که رستگار نشود قائد ایشان زنی باشد قائد در جنت است رواه البزار والبیهقی و مروی است از ابو البختری
که پرسیده شد علی کرم الله وجهه از اهل جمل که آیا مشرک اند اینها گفت ایشان خود از شرک گریخته اند گفته شد منافقان
اند گفت ذکر نمی کنند منافقان خدا را مگر اندکی گفته شد پس کیانند اینها فرمود اخواننا بغوا علینا برادران ما اند
که بغی کردند بر ما و چه خوش است آنچه مسیب بن رافع گفته که خلف بن حوشب میگفت بودند که مستحب می داشتند تمثل
باین ابیات نزدیک فتن ؎ اسحاب اول ما تکون فتیة ٭ تسعی بزینتها لکل جهول ٭ حتی اذا اشتعلت وشب ضرامها
ولت عجوزا غیر ذات حلیل ٭ شمطاء ینکر لونها وتغیرت ٭ مکروهة للشم والتقبیل ٭ **فصل چهارم** و از انجمله است وقعه
صفین ابو هریره گفته فرمود رسول خدا صلعم قائم نمیشود قیامت تا آنکه جنگ کنند دو گروه عظیم که دعوی آن هر دو یکی
است اخرجه الشیخان گفته اند مراد باین دو گروه اتباع علی مرتضی و معاویه امیر شام اند و گفت عطا بن [illegible]
کرد مرا غیر واحد که قاضی از قاضیان شام نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت ای امیر المومنین دیدم که گویا آفتاب و ماهتاب
باهم جنگ میکنند و ستارگان با هر دو نصف نصف بوده اند فرمود پس تو با کدام یکی ازین دو هستی گفت با ماه هر دو
پس گفت عمر وجعلنا اللیل والنهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة برو که گاهی برای ما کاری نکنی گفت عطا
رسید مرا که وی کشته شد همراه معاویه روز صفین **سبب وی بالاختصار این است** که چون عثمان کشته شد
و بیعت با حضرت امیر کردند کسی را نزد معاویه فرستاد تا در آید در آنچه دیگر مسلمانان در آمدند یعنی بیعت کند و از عمل خود
معزول گردد و بود معاویه عامل عمر و عثمان بر شام و امید میداشت که علی علیه السلام او را بر عمل وی بحال دارد و امام
حسن و ابن عباس و غیر ایشان هم اشارت باین کار او بر شام کرده بودند تا آنکه از وی بیعت گرفته آید بعده هر چه خواهد در وی
حکم فرماید لیکن حضرت امیر فرمود هیهات اگر میدانستم که مداهنت در دین خدا مرا گنجایش دارد میکردم اما خدای تعالی